۷
میر



گفتگو درباره مسائل فلسفه

مائو زدون

گفتگو
دربارهٔ مسائل فلسفه

مائو زدون

شهاب آتشکار

انتشارات میر

این ترجمه تقدیم می‌گردد به

یاد عزیز و جاودان **رفیق بهروز نوائی**

فهرست

سخنی با خواننده

در اینجا قصد این را نداریم مقدمه‌ای در تشریح تمام یا حتی بخشی از مسائل مطروحه در ***گفتگو دربارهٔ مسائل فلسفه*** بنویسیم. به چه دلیل؟ در درجهٔ اول به این دلیل که *مائو* در این گفتگو هر چند بشکلی فشرده و اشاره وار، مسائل بغایت متنوع و پرشماری را مورد بررسی قرار می‌دهد که تعمیق در هر یک از آن‌ها، تاریخچه و حواشی‌اش از حوصلهٔ پیش نویسی بر یک اثر کوتاه خارج می‌نماید. بعلاوه نوشتن مقدمه بر این گفتگو نمی‌تواند از اطناب کلام در خصوص خدمات *مائو* به ایدئولوژی پرولتری (مشتمل بر فلسفهٔ ماتریالیسم دیالکتیک) و همچنین خدمات وی به سایر اجزای تئوری کمونیستی (سیاسی، اقتصادی) مبری باشد. چرا که این اثر *مائو* که در بحبوحهٔ کارزار بین المللی ضدرویزیونیستی حزب کمونیست چین و در آستانهٔ انقلاب فرهنگی به رشتهٔ سخن و نیز به رشتهٔ تحریر در آمده، ترجمان سرفصل‌های تکامل ماتریالیسم دیالکتیک به یک مرحلهٔ کیفیتاً نوین توسط وی است. تشخیص «وحدت اضداد» به مثابهٔ قانون عام و اساسی ماتریالیسم دیالکتیک که همانا هستهٔ اصلی خدمات *مائو* به فلسفهٔ پرولتری را تشکیل می‌دهد و سال‌ها پیش از این گفتگو، در اثر برجستهٔ دیگر *مائو*

دربارهٔ تضاد[۱] فرموله شد، در همین گفت و شنود کوتاه در مقولات خاص متنوع و پرشمار نمود و بازنمود می‌یابد. در اهمیت این گفتگو شاید همین بس که مفهوم به مفهوم و مبحث به مبحث آن به منبع الهام جنبش‌های انقلابی و رادیکال دهه‌های پرخروش ۶۰ و ۷۰ بدل می‌شود و سر از آستین تعمق تئوریک متفکرین و مبارزین کمونیست و انقلابی زمانه در می‌آورد.[۲]

همچنین باید به روش *مائو* در تبیین اشاره کرد. *مائو* سهل و ممتنع سخن می‌گوید و همین ***گفتگو*** بخودی خود شاهدی بر این امر است. محور سهل و ممتنع بودن روش تبیین *مائو* قالب بندی مسائل بغایت پیچیدهٔ تئوریک در چارچوبهٔ کلامی مبتنی بر سادگی، عامه فهمی و ایجاز است، بی آنکه به فهم زوایای پیچیدهٔ بحث و محور کلیدی مسئله لطمه‌ای وارد شود. جدای از آنکه سهل و ممتنع بودن روش تبیین *مائو* چقدر مترجمان آماتور نظیر این مترجم را به دردسر می‌اندازد، مقدمهٔ مشروح و مکلف با متن اصلی که چنان اسلوب‌های فرمی را پذیرفته نیز مگر می‌تواند سوال برانگیز و متناقض ننماید؟

با این تفاسیر بهتر می‌دانیم که در اینجا از آوردن مقدمه‌ای مشروح در باب کلیات و یا حتی بخشی از مسائل و مقولات مطرح شده در این اثر صرف نظر کنیم و ضمن واگذار کردن این امر به مجالی مناسب‌تر، به نقل مختصر دلایل و انگیزه‌های خود برای باز ترجمه و انتشار اثر اکتفا کنیم. البته که اهمیت وافر کلیات مطروحه در این اثر و همچنین بستر دوران حاد و پر تب و تاب تاریخی که این گفتگو در گیر و دار آن و اساساً در پاسخ به مسائل بغرنج پیش روی نیروهای کمونیست انقلابی آن دوران شکل می‌گیرد، می‌تواند به خودی خود منبع انگیزه‌ای پرقدرت برای خواندن اثر و سهیم کردن دوستان و رفقا در این خوانش باشد، اما اگر بدنبال انگیزهٔ انگیزه‌ها و محرکِ محرک‌ها باشیم، نیازی

به کنکاش چندان نیست. مائو با تلاش و تاکیدات مکررش در طول اثر راه را به ما نشان می‌دهد و کار انگیزه دادن به خود را برای ما بس آسان می‌کند!

می‌توان به قاطعیت گفت که تلاش محوری و از ابتدا تا انتهای *مائو* در این گفتگو مگر توضیح و تصریح اهمیت رابطهٔ فلسفه و مبارزهٔ طبقاتی، رابطهٔ فلسفه و پراتیک و بعبارت کلی‌تر رابطهٔ تئوری و پراتیک نیست. ***گفتگو*** که با مداخلهٔ ضمنی دیگر رهبران حزب کمونیست چین، خاطره گویی‌های *مائو* و اشاره به کارزارهای سیاسی علیه اشکال مختلف رویزیونیسم در طول تاریخ، اشتباهات کمینترن، درک‌ها و مفاهیم صحیح و نادرست در ساختار کلاسیک‌های مارکسیستی (مانند نفی در نفی به مثابهٔ یکی از قوانین ماتریالیسم دیالکتیک و درک ضرورت به مثابهٔ آزادی)، نقاط قوت و ضعف جنبش‌های انقلابی و مبارزهٔ طبقاتی در چین و کشورهای دیگر، متفکرین، ادبیات و اساطیر چین باستان و معاصر و .... خصلت هرچه بداهه پردازانه‌تر، زنده‌تر و متنوع‌تری بخود می‌گیرد، یک لحظه از این خط عدول نمی‌کند که پراتیک را نقطهٔ عزیمت و بازگشت تمام امور قرار دهد و در هر مرحله از برخورد با مسائل فلسفی و تئوریک دوباره و چندباره به پراتیک رجوع کند. این خط پررنگی است که در سراسر متن، خود را بشکلی برجسته و ملموس به خواننده دیکته می‌کند: تعالیم کنفسیوسی دربارهٔ خیرخواهی و نیک‌خواهی باید به محک عکس العمل عینی مستبدین و متنفذین سلسلهٔ چین سنجیده شود تا بی پایه‌گی و عوام فریبانه بودنش به اثبات برسد، آکادمیسین‌ها باید ایده‌های خود را بواسطهٔ پراتیک، شناخت مردم و شرکت در مبارزهٔ طبقاتی در روستاها متحول سازند و از این طریق سیمای خود را نیز تغییر دهند. بی خاصیت، بی فایده و حتی خطرناک بودن احکام دگماتیست‌های طرفدار

خط کمینترن در رابطه با راه انقلاب چین باید بواسطهٔ پراتیکِ تحقیق و مطالعهٔ شرایط عینی و مشخص مناطق روستایی چین افشا شود و حتی حکم «آزادی به مثابهٔ درک ضرورت» *انگلس* که به زعم *مائو* تنها گویای نیمی از حقیقت است، باید مکملش را در پراتیک بیابد: آزادی درک و نیز دگرگونی ضرورت است. چکیدهٔ کلام *مائو* که از این مثال‌های تاریخی مستفاد می‌شود جز این نیست که اپیستمولوژی کمونیستی باید پراتیک را نه تنها به مثابهٔ معیار صحت تئوری بلکه همچنین به مثابه غنابخش تئوری و گسترانندهٔ بسترهای نو برای رشد و تکامل تئوری به مراحل نوین تاریخی در نظر گرفته و بی وقفه بدان دامن زند.

و آیا مگر این چنگ زدن همه جانبهٔ *مائو* به پراتیک، آن هم در یک اثر فلسفی می‌تواند الهام بخش و محرک ما نباشد؛ مگر می‌تواند شش دانگ حواس ما را جلب خود نکند و برای شاخک‌های حسی ما پالس بیداری و هوشیاری نفرستد؛ آن هم در روزگاری که دیری است شاخک‌های حسی ما به بیحسی و خواب آلودگی خو کرده و در سطح عمومی جنبش کمونیستی، پراتیک به دنبالچه‌ای مهجور و نامانوس و البته قابل زدایش از سنت و میراث کمونیستی بدل شده است.

اغراق نیست اگر بگوییم در دورانی زندگی می‌کنیم که تنها پراتیک معمول در میان نیروهای منتسب به کمونیسم تلاش و دستاویز قرار دادن هر بهانه‌ای برای اصالت زدایی از پراتیک کمونیستی و تقلیل پراتیک به مثابهٔ فرع و زائده‌ای بر بدنهٔ اپیستمولوژی است؛ فرع و زائده‌ای بر تن «تئوری» صدبار «سنتز» شده و صدبار «نو» شده و صدبار «حدادی» شده که قرار است راهگشای ما به سوی رنسانس مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا و دوران نوینی برای

کمونیسم باشد، اما علیرغم تمام تفاسیر پرمدعا و دهان پرکن و رویایی هرگز حلقهٔ مفقودهٔ خود را در راه رسیدن به این مقصود نمی‌یابد که نمی‌یابد.

بیخود و بیمعنا نیست آثاری که با تاکیدات *مائو* بر پراتیک انقلابی و مبارزهٔ طبقاتی به معنای واقعی کلمه همراه است - و این گفتگو یکی از برجسته‌ترین این آثار است - خود به پیشقراول جنبش عظیم انقلاب فرهنگی در سطح کشور چین و اشاعهٔ رادیکالیسم انقلابی در سطح بین الملل منجر می‌گردد و جهان را کشور به کشور و قاره به قاره زیر پای استثمارگران و مرتجعین به لرزه در می‌آورد. آنچه *مائو* در این گفتگو می‌گوید خلاصه‌ای از آنالیز مبارزهٔ طبقاتی جاری در جهان، در جامعهٔ چین، در درون حزب و در راس رهبری حزب است. آنالیزی که تنها و تنها به واسطهٔ پراتیک، یعنی آنچه *مائو* یک دم از تاکید بر آن سر باز نمی‌زند، می‌تواند به سنتز (به معنای واقعی کلمه) در مقیاسی بزرگتر و در سطحی کیفیتاً نوتر، منجر شود.

بهمین ترتیب بیخود و بیمعنا نیست در روزگار ما که چرخ تولید و بازتولید کُمای جنبش کمونیستی الی ماشاالله می‌چرخد و می‌چرخد، آثار برجسته‌ای از این دست اینچنین در فراموشخانهٔ ذهن کمونیست‌ها خاک می‌خورد و آنالیز جامعهٔ طبقاتی هرگز واسطهٔ خود را برای تبدیل به یک سنتز عظیم و دوران ساز نمی‌یابد.

و ما که روز و شب برای برون رفت از وضعیت ملول و رخوت آلودی که بدان گرفتاریم، به در و دیوار می‌زنیم و در همین حین می‌بینیم که در سطح فعل و انفعالات سیاسی جهان و منطقه از طرفی نیروهای ارتجاعی بواسطهٔ دخالتگری عملی‌شان منافع طبقات متبوع خود را نمایندگی می‌کنند، دنیا را نابود می‌کنند و توده‌ها را به بند می‌کشند و از طرف دیگر در رأس جنبش‌های

مترقی توده ای، نیروهای فاقد صلاحیت تاریخی و طبقاتی، رهبری را در دست گرفته اند، چطور می‌توانیم این اثر *مائو* را بخوانیم و عمیقاً تحت تاثیر قرار نگیریم و برای آنچه باید باشیم و آنگونه که باید باشیم افق‌های تازه‌ای به روی‌مان گشوده نشود؟ چطور می‌توانیم این اثر را بخوانیم و لا اقل نخواهیم خلاف جریان شنا کنیم؟ قصد و غرض خلاف جریان شنا کردن اگرچه فی‌نفسه هنوز از سطح اپیستمولوژیِ جدا از پراتیک فراتر نمی‌رود - و به همین ترتیب بازترجمه و انتشار این اثر نیز نمی‌تواند از این سطح فراتر رود - اما اگر قرار باشد به این جدایی فلاکت بار پایان داد، مگر جز با حداقل مسلح شدن به این قصد و غرض می‌توان قدم در راه نهاد؟

***

در بالا از انگیزه و محرک برای باز ترجمۀ این اثر سخن گفتیم. اما چرا ترجمۀ مجدد؟ این کتاب پیش‌تر به فارسی ترجمه شده است. ما می‌دانستیم که فرد به نام *ج.رمضانی* سال‌ها پیش آن را به فارسی برگردانده و این اثر توسط **نشر مردم** در ایران انتشار یافته است. همچنین می‌دانستیم که نسخه‌ای از ترجمۀ آن در میان سازمان‌های سیاسی دست به دست و مطالعه می‌شده است. ما که بنا داشته و داریم تا در راستای پروژۀ ***مائو ۷۰-۶۰*** [۳] آثار دهه ۶۰ و ۷۰ *مائو* که ترجمه شده را جمع آوری و در کنار ترجمۀ جدید از آثار ترجمه نشده او در این سال‌ها، در قالبی یکجا و منسجم منتشر نماییم، دست بکار یافتن این کتاب شدیم. اما هر چه بیشتر گشتیم، کمتر یافتیم. با پرس و جو از دوستان و رفقای دست اندرکار دریافتیم که تقریباً هیچ کدام از آنان تا به حال با این ترجمۀ نایاب برخورد نداشته و این اثر مهم و کلیدی *مائو*، عملاً در میان بخش وسیعی از جنبش کمونیستی ایران غریب و ناخوانده

باقی مانده است. همانطور که در بالا گفته شد مباحث مطرح شده در این اثر به ما انگیزه داد و ما را واداشت تا دست به کار یک دوباره کاری تاریخی نه‌چندان باب میل اما ضروری و مبرم شویم. در ابتدا قرار بود که ترجمهٔ این اثر به اولین مترجم فارسی آن، عزیز ندیده، بی نام و نشان و مستعار ما، *ج.رمضانی* و تمام باعث و بانیان جنبش کتاب‌ها و جزوات موسوم به **جلد سفید**، تمام کسانی که که در تاریخ این مملکت بدون هرگونه چشم‌داشت مادی و معنوی در راه اشاعهٔ آگاهی کمونیستی کوشیدند، تقدیم گردد. تقریباً پروسهٔ ترجمهٔ اثر به نیمه رسیده بود که ناگهان خبری دردناک تن و جا ما را لرزاند. ما به شکلی بسیار غیر منتظره رفیق عزیزمان *بهروز نوائی* را از دست دادیم. با وجود بُعد مسافت میان ما و او خبر مرگ رفیق *بهروز* بقدری بر ما تاثیر گذاشت که حتی امر ترجمه نیز برای مدتی معلق ماند. رفیق *بهروز نوایی* در آخرین پست فیس‌بوک خود، به بذل توجه سخاوت مندانه به ترجمه و انتشار کتاب ***داستان واقعی انقلاب مائوئیستی در تبت***[۴] توسط ما پرداخته بود. مواجهه با این مهر و محبت رفیق و این التزام تمام عیار به مبارزه و اندیشه پرولتری حتی در آخرین دم حیاتش، بر بهت و حیرت ما که بر اثر خبر ناگهانی درگذشت او بقدر کافی شوک زده بودیم، افزود و ما را در حزن و اندوهی بس جانکاه‌تر فرو برد. لیک وقتی ابرهای غم و ناراحتی کنار رفت و زندگی دوباره از سر گرفته شد، انرژی ما برای اتمام ترجمهٔ این اثر صدبرابر شده بود. چرا که تصمیم گرفته بودیم این ترجمه را به خاطره سرخ و جاودان رفیق *بهروز نوایی* تقدیم کنیم. *بهروز* که بی شک از هم‌تباران *ج.رمضانی*‌ها و نمونه و فشرده نسلی صادق و هستی باخته در راه آرمان‌های انقلابی و کمونیستی بود، تمام عمر در فقر و سختی و بیماری زیست و با این حال حتی

یک دم از تلاش در راه انقلاب جهانی دست نکشید. تلاش‌هایی که جز از برای آنانی که از نزدیک می‌شناختندش، نادیده و ناشناخته باقی ماند. بهروز نیز چون ما شیفتهٔ پراتیک کمونیستی و انقلابی بود و همین شیفتگی بود که همواره او را به صف دفاع فعالانه از جبهه‌های رزم انقلابی پرولتاریا در گوشه گوشهٔ جهان می‌کشانید. *بهروز* عمر و جان رنجور خود را در راه آزادی پرولتاریا و تمامی زحمتکشان جهان نهاد و گرچه خیلی زود ما را تنها گذاشت، اما در همین مدت کوتاهِ بودنش با تمام مهربانی‌ها، صبوری‌ها و رفاقت‌هایش ما را مدیون خود ساخت. امیدواریم تقدیم این اثر به یاد عزیز و گرامی او، تلاشی باشد هرچند کوچک و ناچیز از برای ادای این دِین سترگ.

***

در پایان، در رابطه با این ترجمه و برای بهتر خواندن متن، ذکر چند نکته ضروری به نظر می‌رسد. این ترجمه بر اساس دو ترجمهٔ انگلیسی و در تطابق با متن اصلی چینی[۵] انجام گرفته است. البته این بدین معنی نیست که مترجم بر زبان چینی یا اصولاً زبانی به غیر از انگلیسی مسلط است. بلکه منظور این است که در حین ترجمه، متن اصلی چینی بوسیله مترجم‌های اتوماتیک آنلاین نظیر **گوگل ترنزلیت** و غیره ترجمه شده و حاصل در مواردی که ترجمه‌های انگلیسی گنگ یا مشکوک به اشتباه هستند یا مثلا در آنجا که دو ترجمهٔ مرجع با هم همخوانی ندارند، به مترجم کمک کرده است تا گلیم‌اش را از آب بیرون بکشد. از طرفی تکنولوژی ترنزلیترهای آنلاین یاری دیگری به این ترجمه رسانده و آن دسترسی به تلفظ چینی واقعی اسامی خاص است. حالا می‌توان بدون توجه به شیوه‌های نگارشی مختلف فارسی و انگلیسی اسامی خاص چینی (بطور مثال زدونگ، *تسه تونگ* یا *تسه دون*) دریافت که واژهٔ

صحیح چیست.(*زِدون*) به هر حال اگر قاعده و ملاک شیوهٔ نوشتن فارسی هر اسم ایتالیایی تلفظ ایتالیایی آن و شیوهٔ نوشتن فارسی اسم فرانسوی تلفظ فرانسوی آن است، پس این قاعده را می‌توان و باید در رابطه با زبان چینی نیز بکار برد. بنابراین در این ترجمه ملاک نوشتار اسامی چینی قاعدتاً تلفظ واقعی چینی آن اسامی است. عموم اسامی خاص چینی این ترجمه بر این قاعده نوشته شده اند و خواننده تقریباً می‌تواند مطمئن باشد با اسامی خاص واقعی و منطبق با تلفظ چینی سروکار دارد.[۶] در این میان اما اسامی خاصی وجود دارند که در فرهنگ عامهٔ فارسی جا افتاده و به نوعی غیرقابل تغییر به نظر می‌رسند و بعبارت دیگر هرگونه نوشتن آنها به شکل واقعی و مبتنی بر تلفظ زبان اصلی به آشفتگی ذهن عموم خوانندگان منجر شود. همانطور که بنا به جا افتادگی کلام و خصایص آوایی زبان فارسی، فقانس را فرانسه و *پاقی* را *پاریس* می‌خوانیم و می‌نویسیم و اسامی خاص تاریخی نظیر *آلکساندر* را به شکل معرب آن *اسکندر* می‌خوانیم و می‌نویسیم، لذا در رابطه با اسامی مشهور خاص چینی نظیر *کنفسیوس* (*کنفوتزه*)، پکن (*بِی‌جین*) و چین (جون‌گووُ) که در ادبیات و گفتار روزمرهٔ فارسی جا افتاده اند، استثنا قائل شده و ملاک ثانویه یعنی جا افتادگی کلام نزد عموم فارسی زبانان را در نظر گرفته و بر این مبنا عمل کرده ایم.

از این گذشته نظر به شکل منقطع ادای اسامی خاص چینی (و دیگر اسامی خاص) منجمله اسامی افراد، خاندان‌ها، سلسله‌ها، شهرها، استان‌ها و غیره، جهت خوانش بهتر متن، این کلمات را بشکل مورب (ایتالیک) آوردیم. همچنین جهت نوشتار اسامی احزاب، تشکیلات، موسسات، نشریات، منتخب و گزیده‌های آثار از حروف برجسته (بولد) و جهت اسامی آثار و کتاب‌ها حروف

توامان مورب و برجسته استفاده کرده ایم. یادداشت‌های متن بغیر از مواردی که با علامت (*) مشخص شده اند، برگرفته از یادداشت‌های مندرج بر ***گفتگو دربارهٔ مسائل فلسفه، منتخب آثار مائو***، جلد هشتم، **انتشارات کرانتی** (یادداشت‌های مترجم انگلیسی) است. یادداشت‌های ستاره دار جهت آشنایی خواننده با پاره‌ای مفاهیم، شخصیت‌ها، رخدادها و غیره توسط مترجم فارسی اضافه شده اند.

شهاب آتشکار
انتشارات میر
شهریور ۹۴

یادداشت‌ها

۱) برای مطالعه ترجمهٔ فارسی اثر مذکور به لینک زیر مراجعه شود:
http://sholajawid.org/farsi/books/darbara_tezad.pdf

۲) بطور مثال رجوع شود به لوئی آلتوسر متفکر و فیلسوف کمونیست فرانسوی، بخصوص آثار وی در نیمهٔ دوم دهۀ ۶۰ و نیمه اول دهه ۷۰ که بطور قابل توجهی متاثر از آموزه‌های فلسفی مائو است.

۳) مائو ۷۰-۶۰ تلاش برای جمع آوری ترجمهٔ آثار پراکندهٔ مائو در دهه‌های نامبرده و ترجمهٔ آثار ترجمه نشده در این دوران است. بدیهی است این پروژه نمی‌تواند بصورت فردی به سرانجام برسد و در این راه چشم براه کمک تمام دوستان و رفقا هستیم. برای آشنایی بیشتر برای این پروژه به صفحهٔ فیس‌بوکی مائو ۷۰-۶۰ به آدرس زیر مراجعه کنید:
https://www.facebook.com/pages/%D9%85%D8%A7%D8%A6%D9%88-60-70/804510456303920

4) https://www.facebook.com/BehroozNavaiiPAPA/posts/895425033853477

۵) برای اطلاعات بیشتر و لینک دسترسی به متون نامبرده شده در متن، مراجعه شود به صفحهٔ ۶۳ همین کتاب، بخش منابع و مراجع.

۶) این به معنای آن نیست که امکان ندارد درج اسامی مذکور در ترنزلیترهای آنلاین و به تبع آن در این ترجمه، نادرست و ایضاً نادقیق باشد. به هر حال با توجه به خصلت نوپا و ناکامل بودن این ترنزلیترها امکان وجود دارد که اشتباهات و نارسایی‌هایی رخ دهد، اما به هر جهت تنها کاری که می‌توان کرد این است که خود را به آخرین دستیافته‌های تکنولوژیک در راستای نوشتن اسامی بر مبنای تلفظ اسامی در زبان اصلی مجهز سازیم و اجازه دهیم به مرور زمان، اشکالات و نارسایی‌های جانبی برطرف گردد.

گفتگو دربارهٔ مسائل فلسفه

۱۸ اوت ۱۹۶۴

مائو پیش از آنکه شروع به صحبت کند، می‌پرسد که آیا کسی این گفتگو را یادداشت می‌کند. گفتگو توسط *گون یوجی* تندنویسی می‌شود.

تنها زمانی که مبارزهٔ طبقاتی وجود دارد، فلسفه نیز امکان وجود می‌یابد. (در فقدان پراتیک، بحث از اپیستمولوژی[۱*] وقت تلف کردن است.) رفقایی که به مطالعهٔ فلسفه مشغولند، باید راهی روستاها شوند. باید در همین زمستان یا بهار آینده راهی شوند تا در مبارزهٔ طبقاتی شرکت جویند. حتی آن‌هایی که وضع مزاج‌شان مساعد نیست، باید بروند. رفتن به روستا کسی را نمی‌کشد. نهایتش این است که سرما می‌خورند و اگر کمی لباس‌های گرم‌تر بپوشند، همه چیز رو به راه خواهد شد.

رویۀ جاری در دانشکده‌های هنرهای آزاد[۲*] خوب نیست: غوطه خوردن در میان کتاب‌ها و مفاهیم. فلسفه چطور می‌تواند از دل کتاب‌ها بیرون آید؟ سه جزء اساسی متشکلۀ مارکسیسم[۱] مبتنی بر شناخت جامعه و مبارزۀ طبقاتی، مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی است. مارکس و دیگران دریافتند که سوسیالیست‌های تخیلی به عبث می‌کوشند بورژوازی را وادار به نیکوکاری و بخشندگی کنند و می‌بایست خود را بر مبارزۀ طبقاتی پرولتاریا متکی ساخت. در آن دوران اعتصابات زیادی برپا شده بود و تحقیقات پارلمان انگلیس تائید می‌کرد که هشت ساعت کار در روز بیشتر به نفع سرمایه‌داران است تا دوازده ساعت کار در روز. تنها با عزیمت از این نقطه بود که مارکسیسم پدیدار گردید. تنها بر مبنا و شالودۀ مبارزۀ طبقاتی است که می‌توان به مطالعۀ فلسفه پرداخت. کدام فلسفه؟ فلسفۀ بورژوایی یا فلسفۀ پرولتری؟ فلسفۀ پرولتری، فلسفۀ مارکسیستی است. و همچنین یک اقتصاد پرولتری وجود دارد که اقتصاد کلاسیک را متحول ساخته است. کسانی که درگیر فلسفه هستند، معتقدند فلسفه مقدم است. اشتباه است. مبارزۀ طبقاتی است که مقدم است. ستمگران بر ستمکشان ستم می‌کنند و ستمکشان به شورش برمی‌خیزند تا راهی برای خلاصی از زیر بار ستم بیابند و تنها آنگاه است که به فلسفه روی می‌آورند. از این نقطۀ عزیمت است که بسوی اتخاذ مارکسیسم لنینیسم و جستجوی فلسفه گام برمی‌داریم. همۀ ما چنین مسیری را طی کرده ایم. آن‌ها برای سر من جایزه گذاشتند؛ *چیان‌کای‌شک* قصد جان من را کرده بود. بدین ترتیب بود که من به مبارزۀ طبقاتی رو آوردم و درگیر فلسفه شدم.

دانشجویان دانشگاه باید در همین زمستان راهی روستا شوند؛ روی سخنم با دانشجویان هنرهای آزاد است. عجالتاً لزومی ندارد دانشجویان رشته‌های

علوم به مناطق روستایی بروند، گرچه می‌توانند بصورت انفرادی عازم آنجا شوند. تمام کسانی که به تحصیل هنرهای آزاد مشغولند، دانشجویان تاریخ، اقتصاد سیاسی، ادبیات و حقوق، همه باید راهی شوند. اساتید، دستیارانِ اساتید، کارکنان اداری و دانشجویان همه باید برای یک دورهٔ محدود پنج ماهه به روستا بروند. باید پنج ماه به روستا و پنج ماه به کارخانه بروند تا به شناختی ملموس[۳*] دست یابند و اسب‌ها، گاوها، گوسفندان، سگ‌ها، خوک‌ها، برنج، ذرت، حبوبات، گندم و انواع غلات را مورد مشاهده و وارسی قرار دهند. در زمستان شاید به برداشت محصول نرسند، ولی لااقل می‌توانند زمین و مردم را ببینند. مبارزهٔ طبقاتی خود یک دانشگاه است. **دانشگاه پکن** یا **دانشگاه خلق**[۲]، کدام بهتر است؟ به شخصه محصل دانشگاه جنگل سبز بودم و در آنجا چیزهایی آموختم. *کنفسیوس* (کُن فوت‌زه) می‌خواندم. شش سال را صرف مطالعهٔ ***چهار کتاب*** و ***پنج کلاسیک***[۳] کردم. یاد گرفته بودم از بَر بخوانم‌شان ولو اینکه از آن‌ها چیزی دستگیرم نمی‌شد. در آن زمان، عمیقاً به *کنفسیوس* باور داشتم، و حتی مقالاتی [در این رابطه- م] می‌نوشتم. بعدها به مدت هفت سال به یک مدرسهٔ بورژوایی رفتم. شش سال آنجا و هفت سال اینجا، جمعاً سیزده سال. همه دروس معمول بورژوایی اعم از علوم طبیعی و اجتماعی را خواندم. در آنجا همچنین تاحدودی روش‌های آموزشی و تربیتی آموختم. از این هفت سال، پنج سال را در مدرسهٔ ابتدایی و دو سال را در مدرسهٔ متوسطه گذراندم و چند صباحی را هم در کتابخانه صرف مطالعه کردم.[۴] در آن زمان به دوآلیسم *کانت*، بخصوص به ایدئالیسم او باور داشتم. ابتدا طرفدار فئودالیسم و بورژوا دموکراسی بودم. این جامعه بود که مرا بسوی انقلاب هُل داد. چند سالی را به عنوان معلم مدرسهٔ ابتدایی و مدیر مدرسهٔ چهار ساله گذارندم.

همچنین تاریخ و زبان چینی را در یک مدرسۀ شش ساله تدریس کردم. برای یک دورۀ کوتاه هم در مدرسۀ متوسطه درس دادم، اما تقریباً از هیچ چیز سر در نمی‌آوردم. وقتی به **حزب کمونیست** و انقلاب پیوستم، فقط می‌دانستم که باید انقلاب کنیم. اما انقلاب علیه چه چیزی؟ چطور می‌توانستیم انقلاب کنیم؟ البته که باید علیه امپریالیسم و جامعۀ کهن انقلاب می‌کردیم. اما امپریالیسم برای من دقیقاً قابل درک نبود و درکم از اینکه چگونه می‌توان علیه‌ش انقلاب کرد، از آن هم کمتر بود. هیچ یک از مواد درسی که در این سیزده سال آموخته بودم، به درد انقلاب کردن نمی‌خورد. تنها از ابزار زبان استفاده می‌کردم. نوشتن مقاله هم یک ابزار است که بنا به دلایلی که گفتم، اساساً برای من بلااستفاده مانده بود. *کنفسیوس* گفته است: «*خیرخواهی عنصر ممیزۀ بشریت است.*» و «*آدمی دیگران را دوست می‌دارد.*»[۵] اما خود او دوستدار که بود؟ تمام انسان‌ها؟ البته که نه. آیا دوستدار استثمارگران هم بود؟ نه همه، ولی برخی از آنان را دوست می‌داشت. وگرنه چرا نتوانست به صاحب منصبی عالیرتبه بدل شود؟ اگرچه او آن‌ها را دوست می‌داشت و می‌خواست متحدشان کند، اما آن‌ها او را نمی‌خواستند. تا آنجا که تقریباً به گرسنگی افتاد و به سخن آمد: «*فقر و مسکنت است که اصیل زادگان را آبدیده می‌کند.*» و وقتی که افراد *کوان* قصد جانش را کردند، تا دمِ مرگ رفت.[۶] بودند کسانی که او را بخاطر عدم دیدارش از ایالت چین در سفرش به غرب به باد انتقاد گرفتند. در واقع، شعر «ستارۀ دنباله دار ژوئیه» در ***کتاب غزل‌ها*** به این اتفاقات در *شانشی* اشاره می‌کند. همچنین شعر «پرندۀ زرد» که دربارۀ مرگ *دوک موی چین* و قتل و دفن سه وزیرش به همراه جنازۀ اوست.[۷] *سیما چیان*[۸] برای ***کتاب غزل‌ها*** جایگاهی رفیع قائل بود

و می‌گفت تمام سیصد شعر این کتاب توسط دانایان و شایستگان دوران باستان و در هنگامه‌های برانگیختگی و قلیان احساسات‌شان سروده شده است. بخش اعظم اشعار ***کتاب غزل‌ها*** سروده‌های فولکلور مردم عادی است. مردم عادی نیز دانا و شایسته اند و آنگاه که از خشم و کینه برانگیخته می‌شوند، شعر می‌سرایند:

«شما که نه می‌کارید و نه می‌دِروید،
پس چنین محصولی را از کجا آورده اید؟
شما که نه دامی می‌گسترید و نه به نخجیر می‌شوید،
پس آن بلدرچین‌های آویزان از در و دیوار خانه‌تان چیست؟
آه ای نجبا، خوردن ندارد
آنچه زِ زحمت نآید به کف!»[۹]

عبارت «ولگردی و مفت‌خواری» از همین شعر مشتق شده است. شعر عرشِ اعلی را به باد اتهام می‌گیرد و با حاکمان سرشاخ می‌شود. بعلاوه *کنفسیوس* بسیار دموکرات بود. او اشعاری دربارۀ عشق میان زن و مرد را [در ***کتاب غزل‌ها***] جمع آوری نموده است. *جو شی* طی تفاسیر خود بر این اشعار، به بی بند و باری و هرزگی آن‌ها رای داده است.[۱۰] در واقع دسته‌ای از آن‌ها چنین بودند و دسته‌ای نه؛ دستۀ اخیر اشعاری بودند که در آن مناسبات میان شهریار و زیردستانش در شکل روابط میان زن و مرد توصیف شده است. در ایالت *شو* [*سیچوان* کنونی] در دوران پنج سلسله و ده کشور، *وِی جووان* شعری با عنوان «زنِ چینی به سوگ زمستان می‌نشیند» سروده بود.[۱۱] *وِی* این شعر را در جوانی سروده و در آن از اشتیاق و میل وافر خود به شهریار ولی‌نعمتش سخن رانده بود.

در رابطه با مسئلهٔ رفتن [به روستاها]، در این زمستان و بهار دانشجویان باید دسته دسته و گروه گروه راهی شوند تا در مبارزهٔ طبقاتی شرکت کنند. تنها از این طریق است که می‌توان چیزی آموخت و چگونه انقلاب کردن را یاد گرفت. شما روشنفکران هر روز در دفاتر خود در ادارات می‌نشینید، خوب می‌خورید، خوب می‌پوشید و حتی پیاده‌روی هم نمی‌کنید. به همین دلیل است که مریض می‌شوید. چهار ضرورت پایه‌ای حیات [یعنی پوشاک، غذا، مسکن و حمل و نقل] خود به عامل بیماری بدل می‌شوند. فقط با تغییر شرایط زندگی‌تان از مطلوب به نامطلوب، با راهیِ روستاها شدن برای شرکت در مبارزهٔ طبقاتی و با آبدیده کردن خود در کارزارهای «چهار پاک‌سازی» و «پنج ضدیت»[۱۲] است که خواهید توانست سیمای روشنفکرانه‌تان را متحول سازید.

اگر درگیر مبارزهٔ طبقاتی نمی‌شوید، پس این چه جور فلسفه‌ای است که می آموزید؟!

به روستا بروید و امتحان کنید. اگر واقعاً بیمار شدید می‌توانید برگردید. اگر بیماری جان‌تان را به خطر انداخت، برگردید. به محض ورود به آنجا جان و رمقی تازه می‌گیرید.

(*کانگ شِن*[۴*]: «**انستیتوی فلسفه و علوم اجتماعیِ آکادمی علوم** هم باید راهی روستا شود. چرا که در آستانهٔ بدل شدن به انستیتوی عتیقه‌ها است؛ سرزمینی لاهوتی که اهالی آن انگار از جنس آدمیزاد نیستند. در این انستیتو کسی **گوان‌مین ژی‌بائو** نمی‌خواند.»)

من فقط **گوان‌مین ژی‌بائو** و **وِن‌هویی بائو**[۱۳] می‌خوانم و **جن‌مین ژی‌بائو** نمی‌خوانم. چرا که **جن‌مین ژی‌بائو** مقالات تئوریک منتشر

نمی‌کند؛ بعد از پیشنهاد من آن‌ها هم شروع به انتشار [آثار تئوریک- م] کردند. **جی‌فان جین‌بائو** بسیار سرزنده و خواندنی است.[*۵]

(رفیق *کانگ شن*: «**انستیتوی ادبیات** به مسائل *جُو گوچِن*[۱۴] توجهی نشان نمی‌دهد و **انستیتوی اقتصاد** کاری به *سون یه‌فان*[۱۵] و گام برداری وی در مسیر لیبرمانیسم[*۶] و سرمایه‌داری ندارد.»)

بگذارید راه سرمایه‌داری را در پیش گیرند. جامعه پیچیدگی‌های بسیار دارد و اگر صرفاً در مسیر سوسیالیسم و نه سرمایه‌داری گام بردارد، آیا همه چیز خیلی ساده و یکنواخت نخواهد شد؟ آیا این به معنای فقدان وحدت اضداد و یک جانبه‌گرایی نیست؟ بگذارید در این مسیر گام بردارند. بگذارید دیوانه وار به ما حمله کنند، در خیابان‌ها تظاهرات کنند و شورش مسلحانه براه اندازند. از نظر من ایرادی ندارد. جامعه بسیار پیچیده است؛ حتی یک کمون، یک شهرستان یا یک دپارتمان کمیتهٔ مرکزی وجود ندارد که قابل تقسیم به دو نباشد. مگر شاهد انحلال **دپارتمان کار روستایی** نبودیم؟[۱۶] این دپارتمان تمام هم و غم خود را صرف نظام مسئولیت تولید خانوار و رواج «چهار آزادی بزرگ» - آزادی برای قرض پول، بازرگانی، استخدام نیروی کار و خرید و فروش زمین - نموده و اعلامیه‌هایی در این خصوص صادر کرده بود. *دن زی‌هویی* بر سر این مسائل با من مجادله می‌کرد. در یکی از جلسات **کمیتهٔ مرکزی** پیشنهاد داد که با اجرای چهار آزادی بزرگ[۱۷] [نظام دموکراتیک نوین را تحکیم بخشیم.] [*۷] تحکیم الی الابد دموکراسی نوین معادل التزام به سرمایه‌داری است.[۱۸] ما می‌گوییم دموکراسی نوین، انقلاب بورژوا دموکراتیک به رهبری پرولتاریا است و صرفاً اربابان و بورژوازی کمپرادور و نه بورژوازی ملی را زیر ضرب خود قرار می‌دهد. تقسیم زمین میان دهقانان،

تحولِ مالکیت فئودالی اربابان به مالکیت فردی دهقانان است و این امر هنوز در محدودۀ انقلاب بورژوایی است. تقسیم زمین چندان کار شاقّی هم نیست. مک *آرتور*[۷*] در ژاپن به تقسیم زمین پرداخت و *ناپلئون* نیز زمین‌ها را تقسیم کرد. اصلاحات ارضی نه می‌تواند سرمایه‌داری را نابود کند و نه می‌تواند به سوسیالیسم منتهی شود.

در حال حاضر، در دولت[۸*] ما تقریباً یک سوم قدرت در دست دشمن یا هواداران دشمن است. پانزده سال است که در دولت هستیم و [تنها- م] دوسوم قلمروی آن در اختیار ماست. همین امروز شما می‌توانید یک دبیر شاخۀ حزب را به قیمت چند پاکت سیگار بخرید، چه برسد به اینکه دخترتان را به همسری او درآورید. در مناطقی اصلاحات ارضی بصورت مسالمت آمیز انجام گرفته است و تیم‌های اصلاحات ارضی بسیار ضعیف هستند؛ به عینه می‌توان دید که این مناطق با چه مشکلات متعددی دست بگریبانند.

نقل قول‌هایی[۹*] راجع به فلسفه دریافت کرده ام. [منظور نقل قول‌های راجع به مسئلۀ تضاد است. - یادداشت تند نویس] آن طرح اجمالی را هم مروری کرده ام. [منظور طرح اجمالی یک مقاله در نقد «ترکیب دو در یک» است.[۱۹] - یادداشت تند نویس] اما فرصت نکرده ام الباقی مطالب را بخوانم. همچنین نگاهی به نقل قول‌های راجع به آنالیز و سنتز انداخته ام.

خوب است به همین منوال سخنان و نوشتجات دربارۀ وحدت اضداد، آنچه بورژوازی دربارۀ آن می‌گوید، آنچه *مارکس*، *انگلس*، *لنین* و *استالین* دربارۀ آن می‌گویند و آنچه رویزیونیست‌ها دربارۀ آن می‌گویند، را جمع آوری کنیم. *یان سیینِ‌جن* دیدگاه‌های بورژوازی در این خصوص را بازگو می‌کند. در گذشته‌های دور نیز *هگل* از منظر بورژوازی در این‌باره سخن می‌گفت. در

زمان‌های قدیم هم افرادی از این دست وجود داشتند، اما به اندازهٔ اخلاف امروزی‌شان دریده و حریص نبودند. *باگدانوف* و *لوناچارسکی* هم در دورانی از دئیسم[۱۰*] سخن می‌راندند. من کتاب اقتصاد *باگدانوف* را خوانده ام. *لنین* نیز آن را خوانده بود و از بخش انباشت اولیهٔ آن با تحسین یاد می‌کرد.

(*کانگ شن*: اقتصاد *باگدانوف* شاید از اقتصاد رویزیونیسم مدرن معقول‌تر باشد. اقتصاد *کائوتسکی* از اقتصاد *خروشچف* معقول‌تر است و اقتصاد یوگوسلاوی نیز از اقتصاد اتحاد شوروی. دست کم، *جیلاس* مختصر تعریف و تمجیدی از *استالین* در چنته داشت و می‌گفت *استالین* در رابطه با مسائل چین از خود انتقاد نمود.)

استالین دریافت که در رابطه با مسائل چین دچار اشتباهاتی شده بود؛ اشتباهاتی نه چندان کوچک. ما کشوری بزرگ با چند صد میلیون جمعیت هستیم و او با انقلاب ما و با تصرف قدرت دولتی توسط ما مخالفت می‌کرد. ما سال‌های زیادی را صرف تدارک برای تصرف قدرت دولتی نمودیم و در تمام مدت جنگ مقاومت ضد ژاپنی، خود را برای این امر آماده می‌کردیم. اگر به اسناد کمیتهٔ مرکزی آن دوره، منجمله ***دربارهٔ دموکراسی نوین***[۱۱*] نگاهی بیاندازیم، مسئله کاملاً روشن می‌گردد. این [سند- م] به ما می‌گوید که برپایی دیکتاتوری بورژوازی برای ما غیرممکن است و تنها می‌توانیم دموکراسی نوین تحت رهبری پرولتاریا را مستقر ساخته و دیکتاتوری دموکراتیک خلق به رهبری پرولتاریا را بنا نهیم. در کشور ما هشتاد سال بود که تمام انقلاب‌های دموکراتیک تحت رهبری بورژوازی به شکست می‌انجامیدند. انقلاب دموکراتیک به رهبری ما اما محتوم به پیروزی بود. این تنها راه حل بود و هیچ راه حل دیگری وجود نداشت. این گام نخست بود و گام بعدی ساختمان

سوسیالیسم بود. از این رو، ***دربارهٔ دموکراسی نوین*** یک برنامهٔ جامع بود. این سند به سیاست، اقتصاد و فرهنگ می‌پردازد، لیکن از مسائل نظامی بحثی به میان نمی‌آورد.

(*کانگ شن*: «***دربارهٔ دموکراسی نوین*** در جنبش کمونیستی جهانی از اهمیت عظیمی برخوردار است. من از رفقای اسپانیایی پرسیدم و آن‌ها گفتند که مشکل آن‌ها التزام به دموکراسی بورژوایی و نه به دموکراسی نوین بود. آن‌ها از درگیر کردن خود در سه چیز غافل ماندند: ارتش، مناطق روستایی و قدرت سیاسی. آن‌ها خود را مطلقاً مطیع اقتضائات سیاست خارجی شوروی ساختند و سرانجام هیچ چیز عایدشان نشد.»)

این‌ها همان سیاست‌های *چِن دوسیو* است.

(*کانگ شن*: «[اسپانیایی‌ها- م] می‌گویند که **حزب کمونیست** ارتش را سازماندهی کرد و بعد آنرا در اختیار دیگران گذاشت.»)

بی فایده است.

(*کانگ شن*: «آن‌ها همچنین نه خواهان قدرت سیاسی بودند و نه دهقانان را بسیج می‌کردند. در آن زمان، اتحاد شوروی به آن‌ها گفته بود که در صورت اعمال رهبری پرولتری توسط آنان، ممکن است با مخالفت انگلیس و فرانسه روبرو شوند و این به نفع اتحاد شوروی نخواهد بود.[*۱۲]»)

دربارهٔ کوبا چه؟ کوبایی‌ها تلاش خود را معطوف تصرف قدرت سیاسی و سازماندهی ارتش نمودند و همچنین دهقانان را بسیج کردند. بدینسان بود که به موفقیت رسیدند.

(*کانگ شن*: «بعلاوه آن‌ها [اسپانیایی‌ها] به روش بورژوازی، به جنگ منظم متوسل شدند و تا دم آخر از *مادرید* دفاع کردند. [۲۰] در تمامی موارد، آن‌ها خود را تابع سیاست خارجی شوروی ساختند.»)

حتی قبل از انحلال **انترناسیونال سوم**، ما از دستورات آن حرف‌شنوی نداشتیم. در **کنفرانس زون‌یی** حرف‌شنوی نکردیم و بعدها، برای یک دورهٔ ده ساله، منجمله طی کارزار اصلاح ۱۹۴۲ و کنگرهٔ هفتم که در آن قطعنامه‌ای (***قطعنامه دربارهٔ مسائل مشخص تاریخ حزب ما***)[۲۱] صادر نموده و [اشتباهات] «چپ روی» را اصلاح نمودیم، به هیچ وجه از آن‌ها حرف‌شنوی نداشتیم. آن دگماتیست‌ها از بیخ و بن در مطالعهٔ ویژگی‌های چین وامانده بودند؛ و گرچه ده سال و اندی بود که در مناطق روستایی به سر می‌بردند، اما از مطالعهٔ زمین، مالکیت و مناسبات طبقاتی در مناطق روستایی عاجز بودند. تنها با رفتن به روستا نمی‌توان آن را درک کرد. باید مناسبات میان طبقات و اقشار مختلف در مناطق روستایی را مورد مطالعه قرار داد. درک این مناسبات برای من بیش از ده سال بطول انجامید. به چایخانه‌ها و قمارخانه‌ها می‌رفتم تا با همهٔ روستاییان ملاقات و از آن‌ها پرس و جو کنم. در سال ۱۹۲۵ من در **انستیتوی کارآموزی جنبش دهقانی** کار می‌کردم[۲۲] و مشغول تحقیق در مناطق روستایی بودم. در روستای زادگاهم، در جستجوی دهقانان فقیر بودم تا از آنان پرس و جو کنم. آن‌ها چیزی برای خوردن نداشتند و زندگی‌شان بسیار رقت انگیز بود. دهقانی بود که دومینوی چینی (نوعی از آن با صور بهشت، زمین، انسان، هماهنگی، *مِی شی*، *چان زِن* و نیمکت چوبی) را از او یاد گرفتم. و بعد او را به ناهار دعوت کردم. قبل، بعد و در حین غذا خوردن با او صحبت کردم و اینگونه بود که دریافتم چرا مبارزهٔ

طبقاتی در روستا اینقدر شدید است. اما او برای این مشتاق صحبت کردن با من بود که اولاً من با او مانند یک انسان رفتار می‌کردم؛ ثانیاً او را به ناهار دعوت کرده بودم، و ثالثاً می‌توانست از من مقداری پول بدست آورد. من بازندهٔ قمار بودم؛ یکی دو دلار نقره باختم و او از این بابت خیلی خوشحال و راضی بود. دوستی هست که بعد از آزادی دو دفعه به دیدن من آمده است. یکی از آن روزها، وضع بسیار بدی داشت و به سراغ من آمد تا یک دلار به او قرض دهم. سه دلار به او کمک [بلاعوض- م] کردم. در آن روزها، کمک‌هایی از این دست در حکم کیمیا بود. پدرم بر آن بود که اگر آدم حواسش به کار خودش نباشد، آسمان و زمین بر سرش خراب می‌شود. مادرم با او مخالف بود. وقتی پدرم مُرد، آدم‌های کمی برای مراسم تشییع جنازه‌اش آمدند، اما وقتی مادرم مُرد، مردم بسیاری برایش عزاداری کردند. یک بار **گی‌لاوهُی**[۱۳*] از خانهٔ ما دزدی کردند. من گفتم برای مردم ندار و فقیر دزدی خوب و برحق است. حتی مادرم هم به هیچ وجه نمی‌توانست با این کنار بیاید. یک بار در *چان‌شا* آشوب برنج درگرفت و طی آن حتی حاکم محلی را کتک زدند. تعدادی از فروشندگان دوره‌گردِ اهل **شیان‌شیان** باقلاپختهٔ خود را فروخته و در راه بازگشت به خانه بودند. آن‌ها را متوقف کردم تا دربارهٔ اوضاع از آن‌ها پرس و جو کنم. دسته‌های **سبز و سرخ** (**چین‌خون**) در روستاها میتینگ‌هایی برگزار کرده و خاندان‌های بزرگ را بلعیده بودند. این جریانات در روزنامهٔ **شِن‌بائو**ی شانگهای مخابره شد و نیروهای نظامی برای قلع و قمع آنان به *چان‌شا* گسیل شدند. انضباط [شورشیان- م] خوب نبود، به برنج دهقانان میانه‌حال دستبرد می‌زدند و اینگونه خود را منزوی ساختند. یکی از رهبران آن‌ها به این‌سو و آن‌سو گریخت و سرانجام به کوه‌ها پناه برد، اما در آنجا

دستگیر و اعدام شد. بعدها، اربابان روستاها میتینگی برگزار کرده و تعداد دیگری از دهقان فقیر را کشتار کردند. در آن دوران، هنوز حزب کمونیستی در کار نبود و مبارزهٔ طبقاتی بشکلی خودبخودی در جریان بود.

جامعه ما را به صحنهٔ سیاست کشانید. در آن زمان‌ها، مارکسیست شدن به فکر چه کسی خطور می‌کرد؟ من که حتی چیزی از مارکسیسم نشنیده بودم. آنچه شنیده و خوانده بودم دربارهٔ *کنفسیوس*، *ناپلئون*، *واشنگتن*، *پتر کبیر*، اصلاحات *مِی‌جی* و سه [وطن پرست] قهرمان ایتالیایی بود که همه از اصحاب سرمایه‌داری بودند. من همچنین زندگی‌نامهٔ *فرانکلین* را خوانده بودم. او در خانواده‌ای فقیر بدنیا آمده بود؛ بعدها نویسنده شد، و همچنین پژوهش‌هایی در زمینهٔ الکتریسیته انجام داد. (*چن بودا*[۱۴*]: «*فرانکلین* اولین کسی بود که مدعی شد انسان حیوانی ابزارساز است.») او گفت انسان‌ها حیواناتی هستند که ابزار می سازند. سابق بر آن می‌گفتند که انسان حیوانی متفکر است، «*کارِ قلب اندیشیدن است*»[۲۳] و «*بشر اشرف تمام مخلوقات است.*» چه کسانی جمع شده اند تا او را [به این مقام- م] انتخاب کنند؟ این ادعای خود اوست. تمام این تزها از دوران فئودالی سربر می‌آوردند.[۱۵*] بعدها *مارکس* این تز را پیش نهاد که انسان، حیوانی قادر به ساختن ابزار و دارای موجودیت اجتماعی است. در واقع، لا اقل یک میلیون سال زمان بُرده است تا دست‌ها و مغزِ بزرگِ بشر [تا این درجه- م] تکامل یابند. حیوانات نیز به تکامل خود ادامه خواهند داد. من اعتقاد ندارم که تنها بشر است که می‌تواند دو دست داشته باشد. مگر اسب‌ها، گاوها و گوسفندان تکامل نمی‌یابند؟ مگر تنها میمون‌ها و آن هم تنها یک گونه از میان میمون‌ها می‌توانند تکامل یابند و بقیه قادر به تکامل نیستند؟ یک یا ده میلیون سال بعد، اسب‌ها، گاوها و گوسفندان آیا هنوز

چنان خواهند بود که امروز هستند؟ من فکر می‌کنم که آن‌ها نیز تغییر خواهند کرد. همه از اسب‌ها، گاوها و گوسفندان گرفته تا حشرات تغییر خواهند کرد. حیوانات حاصل تکامل از گیاهان، تکامل از خزه‌های دریایی اند. *جان تای‌ین* بر این مسائل واقف بود. استدلالاتی از این دست را در کتابش در نقد نظرات *کان یووِی* دربارهٔ انقلاب آورده است.[۲۴] زمین در آغاز سیاره‌ای مرده بود، در آن هیچ گیاه، آب و هوایی وجود نداشت. من نمی‌دانم چند ده میلیون سال گذشت تا آب بوجود آید؛ هیدروژن و اکسیژن فی الفور و در دم آب را تشکیل نداده اند. آب هم تاریخ خود را دارد. مدت زیادی پیش هنوز هیدروژن و اکسیژن وجود نداشتند. تنها وقتی هیدروژن و اکسیژن تکوین یافتند، امکان این فراهم آمد تا این دو عنصر با یکدیگر ترکیب شده و آب را تشکیل دهند.

ما باید تاریخ علوم طبیعی را مطالعه کنیم، نباید از این موضوع غفلت کنیم. باید کتاب‌هایی در این زمینه بخوانیم. فرق بزرگی است میان مطالعه برای نیازهای مبارزهٔ جاری و مطالعهٔ بدون هدف. *فو ئین*[۲۵] می‌گوید هیدروژن و اکسیژن پیش از آنکه به آب تبدیل شوند، صدها و هزاران بار سنتز می‌کنند و این یک فرایند سادهٔ «ترکیب دو در یک» نیست. صحبت‌های او در این زمینه منطقی و مستدل به نظر می‌رسد؛ می‌خواهم به ملاقاتش بروم و با او در این رابطه صحبت کنم. (خطاب به *لو پین*[۲۶]:) شما نباید *فو ئین* را بطور مطلق رد کنید.

در گذشته همواره طرحِ آنالیز و سنتز از سوی ما مبهم و غیرشفاف بوده است. آنالیز به‌نسبه روشن‌تر درک شده، اما هنوز حرف‌های زیادی در رابطه با سنتز ناگفته مانده است. من گفتگویی با *آی سوچی*[۲۷] داشتم و به گفته او این

روزها تنها سخن از سنتز و آنالیزِ مفهومی[۱۶*] است و دربارهٔ آنالیز و سنتزِ پراتیکِ عینی[۱۷*] چیزی گفته نمی‌شود.

ما چگونه **حزب کمونیست** و **گومیندان**، پرولتاریا و بورژوازی، اربابان و دهقانان و خلق چین و امپریالیست‌ها را آنالیز و سنتز می‌کنیم؟ برای مثال در مورد **حزب کمونیست** و **گومیندان** چطور این کار را انجام می‌دهیم؟ آنالیز ما غیر از این نیست که میزان قدرت ما چقدر است، قلمرومان از کجا تا کجاست، جمعیت این قلمرو چقدر است، چند نفر عضو حزب داریم، نیروهای‌مان چند نفر هستند و چه تعداد پایگاه نظیر *ینان* در اختیار داریم. ضعف‌های‌مان در کجاست؟ ما هیچ شهر بزرگی در اختیار نداریم، شمارگان ارتش‌مان تنها یک‌میلیون و دویست هزار نفر است و هیچ کمک خارجی در کار نیست، در حالیکه **گومیندان** مقادیر هنگفتی کمک‌های خارجی در اختیار دارد. در قیاس با *شانگهای*، *ینان* فقط هفت‌هزار نفر جمعیت دارد؛ به اضافه افراد ارگان‌های حزبی و حکومتی و نیروهای مستقر در *ینان*، کل جمعیت برابر با بیست هزار نفر است. تنها صنایع دستی و کشاورزی موجود است. این چطور با یک شهر بزرگ قابل مقایسه است؟ در مقابل نقاط قوت ما این است که ما از حمایت توده‌های خلق برخورداریم، درحالیکه **گومیندان** خود را از توده‌ها بریده و نسبت به آنان بیگانه است. شما قلمروی بیشتر، نیروهای بیشتر و تسلیحات بیشتری در اختیار دارید، اما سربازان خود را با اجبار به خدمت گرفته اید و روابط میان افسران و سربازان‌تان خصومت آمیز است. البته بخش به‌نسبه بزرگی از ارتش‌های آن‌ها دارای توان قابل توجه رزمی است و اینطور هم نیست که با یک ضربت درهم بشکنند. نقطه ضعف

کلیدی آن‌ها جدایی‌شان از خلق است. آنجا که ما با توده‌های خلق در یک صف قرار می‌گیریم، آن‌ها از توده‌ها بریده و جدائند.

آن‌ها همه جا را پُر می‌کنند که **حزب کمونیست** مالکیت و زنان را اشتراکی می‌کند و این حرف‌ها را حتی در دبستان‌ها تبلیغ می‌کنند. سرودی هم سرهم کرده بودند که: «*چوته*[۱۸*] *و مائو زِدون می‌آیند، می‌کُشند و می‌سوزانند، آنوقت می‌خواهید چه‌کار کنید؟*» به شاگردان دبستان‌ها می‌گفتند این سرود را بخوانند و شاگردان بعد از خواندن آن می‌رفتند و [درباره‌اش - م] از پدر و مادر و برادرشان سوال می‌کردند. بدین ترتیب نتیجهٔ پروپاگاندا به نفع ما می‌شد. یک بار بچه‌ای این سرود را می‌شنود و [دربارهٔ آن- م] از پدرش سوال می‌کند. پدرش که فردی میانه‌رو بود، اینطور جواب می‌دهد که «*نباید از من سوال کنی؛ بعد که بزرگ شدی خودت می‌فهمی.*» پس سراغ عمویش می‌رود و از او سوال می‌کند. عمویش او را شماتت می‌کند و به او جواب می‌دهد: «*کشتن و سوزاندن دیگر چیست؟ اگر دلت کتک می‌خواهد، دوباره بپرس.*» عموی پسرک از اعضای **لیگ جوانان کمونیست** بود. تمام روزنامه‌ها و ایستگاه‌های رادیو به ما می‌تاختند. تعداد زیادی روزنامه وجود داشت؛ ده‌ها روزنامه در هر شهر. هر فرقه‌ای برای خود یک روزنامه داشت و همه بدون استثنا ضد کمونیست بودند. آیا مردم عادی گوششان بدهکار حرف آن‌ها بود؟ اصلاً و ابداً! هر آنچه بر چین رفته است را ما تجربه کرده ایم. چین یک «گنجشک» است.[۲۸] در کشورهای خارجی نیز چیزی وَرای فقیر و غنی، انقلاب و ضد انقلاب، مارکسیسم لنینیسم و رویزیونیسم وجود ندارد. شما ابداً نباید باور کنید که همه به دام پروپاگاندای ضد کمونیستی می‌افتند و به ضدیت با

کمونیسم برمی‌خیزند. آیا ما در آن دوران روزنامه‌ها را نمی‌خواندیم؟ می‌خواندیم، اما تحت تاثیرشان قرار نمی‌گرفتیم.

من ***رویای عمارت سرخ*** را پنج بار خوانده ام، اما تحت تاثیرش قرار نگرفته ام. من آن را به مثابهٔ تاریخ می‌خوانم. دفعهٔ اول آن را به مثابهٔ یک داستان خواندم و [دفعات- م] بعد به مثابهٔ تاریخ. هیچ‌کس در هنگام خواندن ***رویای عمارت سرخ*** به فصل چهارم آن دقت نمی‌کند، اما در واقع همین فصل کتاب است که لُبِ کلام کتاب را دربردارد. *لانگ زوشین* داستان‌های عمارت بزرگِ *رون‌گوفو* را بازگو می‌کرد، آن‌ها را به نظم در می‌آوُرد و بر آن‌ها شرح و تفسیر می‌نگاشت. فصل چهار با عنوان «راهب کدو قلیایی در مورد کدو قلیایی حکم می‌دهد[۱۹*]» از «طلسم حافظِ مقامات» سخن می‌گوید[۲۹] و چهار خاندان بزرگ را معرفی می‌کند:

«گر راست گفته باشند
جیا را تالارهاست
ز گوهرِ یشم،
اسطبل‌ها از جنس زر.
قصر دَرندَشت *آفان*
از برای جلوس شاهِ شاهان بس،
لیک از برای شی‌های *جین‌لین*[۲۰*] تنگ!
گویند که گر اژدها شاه
کند هوس تختی از یشم بیض
طلب کند آن را زِ جماعت *وان*‌های *جین‌لین*.
وه از *چیه*‌ها که

غرقه اند اندر بحر ثروت و جلال؛
طلا در برشان چون آهن خُرد،
لولو اندر کفشان بسان ریگ.»[۲۱*]

رویای عمارت سرخ از چهار خاندان بزرگ سخن می‌گوید. مبارزهٔ طبقاتی در ***رویای عمارت سرخ*** بسیار سخت و خشن است و ده‌ها نفر را به کام مرگ می‌کشاند و تنها بیست الی سی نفر (به گفتهٔ برخی سی و سه نفر) از حاکمان جان سالم به در می‌برند. الباقی یعنی بیش از سیصد نفر از آنان منجمله *یوئِی یان*، *سو چی*، خواهر دوم *یو* و خواهر سوم *یو* به اسارت گرفته می‌شوند. اگر کسی از نقطه نظر مبارزهٔ طبقاتی به بحث تاریخ نپردازد، به درک روشنی از آن نخواهد رسید. تنها با توسل به تحلیل طبقاتی است که می‌توان تحلیلی صحیح و روشن از تاریخ ارائه داد. بیش از دویست سال از نگارش ***رویای عمارت سرخ*** می‌گذرد، ولی تحقیقاتی که تاکنون بر روی این کتاب صورت گرفته، هنوز مسائل آن را روشن نکرده است. این خود نشان دهندهٔ دشواری این مسائل است. *یی پینگ‌بو* و *وان کون‌لون* هر دو در این زمینه متخصص هستند.[۳۰] هو چی*فان*[۳۱] نیز مقدمه‌ای [بر این کتاب- م] نوشته است. همچنین فردی به نام *وو شی‌چان*[۳۲] بر صحنه ظاهر شده و عرض اندام کرده است. این‌ها تنها متخصصان معاصری هستند که بر روی ***رویای عمارت سرخ*** کار کرده اند و من کسانی را که در دوران قدیم به آن پرداخته بودند، قلم گرفتم. دیدگاه‌های *چای یوئه‌پِی* راجع به ***رویای عمارت سرخ*** غلط بود؛ هوشی در این رابطه دیدگاه به‌نسبه صحیح‌تری داشت.[۳۳]

سنتز چگونه رخ می‌دهد؟ شما شاهد بوده اید که چطور دو ضد، **گومیندان** و **حزب کمونیست** بر عرصهٔ این سرزمین سنتز شدند. سنتز بدین ترتیب روی داد: وقتی ارتش‌های **گومیندان** سر رسیدند، ما آن‌ها را بلعیدیم، قطعه به قطعه بلعیدیم. این نه «ترکیب دو در یکِ» *یان سیینِ‌جن* بود و نه سنتز دو وجه از یک همزیستی مسالمت آمیز. **گومیندان** خواهان همزیستی مسالمت آمیز نبود، می‌خواست ما را یک لقمه کند. وگرنه چرا به *ینان* حمله کرد؟ نیروهای آن بجز سه استان مرزی، کل *شانشیِ شمالی* را درنوردیدند. تو آزادی خودت را داری و من آزادی خودم را. تو دویست و پنجاه هزار نفر داری و من بیست و پنج‌هزار نفر[۳۴]، معدودی بریگادِ نظامی و حدود بیست هزار سرباز. با این آنالیز، سنتز چطور صورت گرفت؟ تو هر جا که دوست داشتی رفتی؛ ولی من تو را یکجا بلعیدم. اگر می‌توانستم در جنگ پیروز شوم، می‌جنگیدم؛ اگر نمی‌توانستم از درگیر شدن اجتناب می‌کردم. از مارس ۱۹۴۷ تا مارس ۱۹۴۸، یک ارتش کامل [دشمن] از صفحهٔ روزگار محو گردید، چرا که ما ده‌ها هزار نفر از نیروهایش را نابود کردیم. *ئی‌چوان* را محاصره کردیم، و وقتی فرماندهٔ ارتش دشمن، *لیو کان* برای کمک به نیروهایش عازم شد، کشته شد؛ دو تن از سه فرماندهٔ واحدهای ارتش او نیز کشته شدند؛ سومی نیز اسیر شد و تمام ارتش او محو و نابود شدند. این یک نمونه از سنتز بود. تمام تفنگ‌ها، توپخانه و سربازهای دشمن به نفع ما سنتز شدند. کسانی که می‌خواستند با ما بمانند می‌توانستند بمانند و به کسانی که نمی‌خواستند بمانند، برای خرجی سفرشان پول می‌دادیم. بعد از نابودی *لیو کان*، بریگاد مستقر در *ئی‌چوان* بدون درگیری تسلیم شد. در سه نبرد بزرگ *لیائو شِن*، *هوای‌های* و *پین‌جین* روش سنتز چه

بود؟ *فو زوئی* به نفع ما سنتز شد و تمام چهارصد هزار سرباز او بدون شلیک حتی یک گلوله، تفنگ‌های‌شان را تحویل دادند.[۳۵]

یکی دیگری را می‌خورد و ماهی کوچک خوراک ماهی بزرگ می‌شود؛ چنین است سنتز. در هیچ کتابی قضیه به این شکل نیامده است. من هم در کتاب‌هایم اینطور ننوشته ام. *یان سیینِ‌جن* «ترکیب دو در یک» را مطرح کرده و چنین می‌گوید که سنتز پیوند میان دو چیز لاینفک و لایتجزی است. کدام دو چیز در دنیا لاینفک و لایتجزی اند؟ میان چیزها پیوندهایی وجود دارد، اما آن‌ها همواره قابل تفکیک و تجزیه اند. هیچ چیزی وجود ندارد که غیرقابل تفکیک و تجزیه باشد. در بیست و چند سال مبارزه، بسیاری از ما توسط دشمن بلعیده شدند. از سیصد هزار نیروی **ارتش سرخ** تنها بیست و پنج‌هزار نفر به منطقهٔ مرزی *شانشی* - *گانسو* - *نین‌شیا* رسیدند و مابقی بلعیده، تارومار، کشته و زخمی شده بودند.

ما باید زندگی را مبنای بحث دربارهٔ وحدت اضداد قرار دهیم.

(رفیق *کانگ شن*: «نه اینکه صرفاً دربارهٔ مفاهیم صحبت کنیم.»)

مادامیکه آنالیز در جریان است، سنتز وجود دارد و مادامیکه سنتز به پیش می‌رود، آنالیز نیز ادامه می‌یابد.

وقتی انسان‌ها حیوانات و گیاهان را می‌خورند، دست به آنالیز می‌زنند. چرا ما ماسه نمی‌خوریم و برنجی که در آن سنگ ریزه باشد، باب میل‌مان نیست؟ چرا مثل اسب و گاو و گوسفند علف نمی‌خوریم، بلکه تنها سبزیجاتی نظیر کلم می‌خوریم؟ تصمیماتی از این دست مبتنی بر آنالیز است. *شِن‌نُن* صد نوع گیاه را چشید[۳۶] و از این رهگذر به تجویز مصرف دارویی آن‌ها پرداخت. ده‌ها هزار سال آنالیز روشن کرده است که چه چیزی را می‌توان خورد و چه چیزی

را نمی‌توان. ملخ‌ها، مارها و لاک‌پشت‌ها را می‌توان خورد. خرچنگ‌ها، سگ‌ها و آبزیان را نیز می‌توان خورد. برخی خارجی‌ها این‌ها را نمی‌خورند. در *شانشی شمالی* ماهی و آبزیان را نمی‌خورند؛ گربه هم نمی‌خورند. یک سال *رودخانهٔ زرد*[۲۲*] طغیان کرد و ده‌ها تُن ماهی را به ساحل کشید و آن‌ها از این همه ماهی مُرده برای کودِ کشاورزی استفاده کردند.

فلسفهٔ من بومی و فلسفهٔ شما خارجی است.

(رفیق *کانگ شن*: «صدر، ممکن است دربارهٔ مسئلهٔ سه مقوله[۲۲*] صحبت کنید؟»)

انگلس از سه مقوله سخن گفت، اما من به دو تا از آن‌ها اعتقادی ندارم. (وحدت اضداد پایه‌ای‌ترین قانون است، تبدیل تغییرات کمی و کیفی به یکدیگر وحدت ضدّینِ کمیت و کیفیت است و نفی در نفی اصلاً وجود ندارد.) هم‌سطح نشان دادن تبدیل کمی و کیفی به یکدیگر و نفی در نفی با قانون وحدت اضداد سه‌گانه گرایی است و نه مونیسم.[۲۳*] وحدت اضداد پایه‌ای‌ترین مقوله است. تبدیل تغییرات کمی و کیفی به یکدیگر همان وحدت ضدّینِ کمیت و کیفیت است. نفی در نفی وجود ندارد؛ اثبات، نفی، اثبات، نفی... در تکامل اشیاء و پدیده‌ها، هر حلقه‌ای در زنجیرهٔ رخدادها، هم اثبات است و هم نفی. جامعهٔ برده داری، جامعهٔ بدوی را نفی نمود، اما به نوبهٔ خود در رابطه با جامعهٔ فئودالی به منزلهٔ اثبات بود. جامعهٔ فئودالی نفیِ جامعهٔ فئودالی لیکن اثباتِ جامعهٔ سرمایه‌داری بود. جامعهٔ سرمایه‌داری نیز جامعهٔ فئودالی را نفی کرد، اما بنوبهٔ خود برای جامعهٔ سوسیالیستی در مقام اثبات بود.

روش سنتز چیست؟ آیا جامعهٔ اولیه می‌تواند با جامعهٔ برده داری همزیستی داشته باشد؟ همزیستی وجود دارد، اما تنها تا درجه ای. در نمای کلی، جامعهٔ

بدوی در حال نیل بسوی امحاء و نابودی است. بعلاوه تکامل جامعه مرحله به مرحله رخ می‌دهد؛ جامعهٔ اولیه خود نیز به مراحل مختلف تقسیم می‌شود. در آن دوران، هنوز رسم دفن زن همراه شوهر مرده‌اش باب نشده بود، اما [بعدها- م] زنان به‌زور مادون مردان قرار گرفتند. ابتدا مردان مادون زنان بودند، سپس امور به ضد خود بدل گردید و زنان مادون مردان قرار گرفتند. با اینکه این مرحله از تاریخ یک میلیون سال یا بیشتر بطول انجامید، اما زوایای آن تا کنون برای ما چندان روشن نشده است. هنوز از عمر جامعهٔ طبقاتی پنج هزار سال نگذشته است. تمدن‌هایی نظیر *لون شِن* و *یان شائو*[۳۷] که دارای صنایع سفالگری و رنگ آمیزی سفال بودند، آخرین جوامع دورهٔ بدوی را تشکیل می‌دادند. در یک کلام، یکی دیگری را می‌بلعد، یکی بر دیگری غلبه می‌کند، یک طبقه نابود و محو می‌شود و طبقهٔ دیگر برمی‌خیزد، یک جامعهٔ محو و نابود می‌گردد و جامعهٔ دیگر برپا می‌شود. طبعاً در فرایند تکامل، همه چیز ناب و خالص نیست. وقتی سیر تکامل به جامعهٔ فئودالی می‌رسد، همچنان بقایایی چند از نظام برداری باقی می‌ماند، اما آنچه عمده است، نظام فئودالی است. [در جامعهٔ فئودالی- م] هنوز هم عده‌ای سرف و همچنین عده‌ای کارگر-برده نظیر صنعتگران یدی وجود دارند. جامعهٔ سرمایه‌داری نیز چندان خالص نیست و حتی در جوامع بیشتر توسعه یافتهٔ سرمایه‌داری هم بخشی عقب مانده وجود دارد. نظیر نظام برده داری در جنوب ایالات متحده که گرچه *لینکلن* آن را ملغی نمود، اما امروزه هنوز هم بردگان سیاه وجود دارند و مبارزه‌ای بسیار حاد و خشن در جریان است. بیش از بیست میلیون نفر، که جمعیت قابل ملاحظه‌ای است، در این مبارزه شرکت دارند.

نابود ساختن یکی بدست دیگری، ظهور، تکامل و نابودی در مورد همه چیز صدق می‌کند. اگر یکی بدست دیگران نابود نگردد، پس خودبخود از بین خواهد رفت. چرا انسان‌ها می‌میرند؟ حتی اعیان و اشراف هم می‌میرند. این قانون طبیعت است. جنگل‌ها به مدتی طولانی‌تر از انسان‌ها زندگی می‌کنند، اما حتی عمر آن‌ها هم از چند هزار سال تجاوز نمی‌کند. اگر مرگ وجود نداشت، اوضاع قابل تحمل نبود. اگر *کنفسیوس* هنوز زنده بود و ما می‌توانستیم او را ببینیم، زمین را یارای جا دادن این همه جمعیت در خود نبود. من هواخواه طریقت *جانگ‌زی* هستم[۳۸] که وقتی زنش مرد، بر کوزهٔ آبی ضرب گرفت و آواز خواند. وقتی انسان‌ها می‌میرند، باید جشنِ پیروزی دیالکتیک و نابودی کهنگی‌ها برپا شود. سوسیالیسم نیز میرا است. چرا که اگر چنین نباشد، کمونیسمی هم در کار نخواهد بود. کمونیسم حداقل برای میلیون‌ها سال تدوام خواهد یافت. من اعتقاد ندارم که در دوران کمونیسم هیچ تغییر کیفی وجود نخواهد داشت و کمونیسم از مراحل تغییرات کیفی گذر نخواهد کرد. من به این باور ندارم. کمیت به کیفیت بدل می‌شود و کیفیت به کمیت. من اعتقاد ندارم که [کمونیسم- م] برای میلیون‌ها سال از لحاظ کیفی مطلقاً بدون تغییر باقی خواهد ماند! این از نظر دیالکتیک غیرقابل تصور است. مثلاً این اصل را در نظر بگیرید: «*از هرکس به اندازهٔ توانش، به هر کس به اندازهٔ نیازش.*» آیا باور شما این است که طی یک میلیون سال فقط همین یک نوع اقتصاد در کار خواهد بود؟ آیا در این باره فکر کرده اید؟ [در این صورت- م] پس چه نیازی به اقتصاددانان بود؟ تنها یک کتاب حل‌المسائل کارمان را راه می‌انداخت و دیالکتیک می‌مُرد.

دیالکتیکِ زندگی، حرکت مداوم آن بسوی ضدِ خود [(مرگ)- م] است. بشر نیز سرانجام با روز محشر خود روبرو خواهد شد. وقتی الهیون دربارهٔ روز محشر سخن می‌گویند با اشاعهٔ بدبینی، مردم را می‌ترسانند. ما می‌گوییم که با نابودی انسان چیزی متکامل‌تر از آن حاصل خواهد آمد. بشریت هنوز در دوران کودکی خود بسر می‌برد. *انگلس* از حرکت از قلمروی ضرورت به قلمروی آزادی سخن گفت، و گفت که آزادی درک ضرورت است. این جمله کامل نیست، تنها گویای نیمی از حقیقت است و نیم دیگر آن را ناگفته می‌گذارد. آیا صرفاً با درک ضرورت می‌توان به آزادی رسید؟ آزادی درک ضرورت و نیز دگرگونی ضرورت است. باید دست به عمل برد. آیا اگر فقط بخورید و بخوابید، دست به سیاه و سفید نزنید و صرفاً درک کنید، مسئله حل خواهد شد؟ وقتی قانونی را کشف می‌کنید، باید بتوانید آن را به کار بندید، باید جهان را از نو بسازید، زمین را بشکافید، ساختمان‌ها بنا کنید، معدن حفر کنید و صنعتی‌سازی را به انجام رسانید. در آینده جمعیت بشر افزایش خواهد یافت و چون مواد خوراکی کافی در اختیار نخواهد بود، باید غذای خود را از مواد معدنی تهیه کند. پس تنها بواسطهٔ دگرگونی است که می‌توان به آزادی رسید. آیا ممکن است در آینده به آزادی مطلق دست یافت؟ *لنین* می‌گوید در آینده، تعداد هواپیماهایی که در آسمان‌ها پرواز می‌کنند و به این‌سو و آن‌سو می‌پرند به اندازه مگس‌ها زیاد خواهد شد و در هر کجا با هم برخورد می‌کنند. در این رابطه چه باید کرد؟ چطور آن‌ها را مانور خواهیم داد؟ و اگر چنین کنیم آیا مسائل تماماً مشمول آزادی می‌شود؟ در حال حاضر در پکن ده هزار اتوبوس وجود دارد، در *توکیو* صد هزار اتوبوس (یا هشتصد هزار؟)، خب تصادف خودروها هم در آنجا بیشتر است. ما ماشین‌های کم‌تری داریم و

همچنین به رانندگان و مردم آموزش می‌دهیم، بنابراین تعداد تصادفات کم‌تری داریم. اما ده هزار سال بعد از این، پکن چه وضعیتی خواهد داشت؟ آیا هنوز تعداد اتوبوس‌ها ده هزارتا خواهد بود؟ چیزهای جدیدی اختراع و وسائط نقلیۀ فعلی منقضی خواهند شد و مردم خواهند توانست با استفاده از یک دستگاه ساده پرواز کنند. افراد خواهند توانست به هر کجا بپرند و در هر کجا فرود آیند. بنابراین صرفاً درک ضرورت کافی نیست، بلکه باید آن را دگرگون کرد.

من اعتقاد ندارم که کمونیسم به مراحل مختلف تقسیم بندی نخواهد شد، و در آن هیچ تحولات کیفی رخ نخواهد داد. *لنین* می‌گوید که هر چیزی قابل تقسیم است. او اتم را مثال می‌زند و می‌گوید که نه تنها اتم بلکه الکترون هم قابل تقسیم است. سابقاً اعتقاد بر این بود که [الکترون- م] تقسیم ناپذیر است. علم شکافت هستۀ اتم (فیسیون) هنوز بسیار جوان است و تنها بیست یا سی سال از عمرش می‌گذرد. در چند دهۀ اخیر، دانشمندان هسته‌های اتم را به اجزای متشکلۀ آن نظیر پروتون، ضد پروتون، نوترون، ضد نوترون، مزون و ضد مزون تجزیه کرده اند. این‌ها ذراتِ سنگین هستند. ذراتِ سبک‌تری نیز وجود دارند. این اکتشافات بطور عمده در طول جنگ جهانی دوم و بعد از آن حاصل شده اند. امکان جدا ساختن الکترون از هستۀ اتم مدت بیشتری است که کشف شده است. یک سیم برای انتقال برق از الکترون‌های آزاد سطح خارجی مس یا آلومینیوم بهره می‌گیرد. این نیز کشف شده است که در فاصلۀ سیصد لی از جو زمین لایه‌ای از الکترون‌های آزاد وجود دارند. آنجا نیز الکترون‌ها و هسته‌های اتم از هم جدا هستند. تاکنون الکترون شکافته نشده است، اما روزی خواهد رسید که آن را نیز بتوان شکافت. *جانگ‌زی* می‌گفت

«چوبِ مضرابی به طول یک فوت که در هر روز دو نیم گردد، حتی بعد از ده هزار نسل هم تمام نخواهد شد.» (***جانگ زی***: فصل [۳۳] جهان، به نقل از *یین گونگ‌زی* و *لونگ‌زی*.) این حقیقت است. اگر باور ندارید، امتحان کنید. اگر تمام شد، پس وجود چیزی به‌عنوان علم بی‌معناست. پدیده‌ها همواره در حال تکامل اند و این پروسه تا بی‌نهایت ادامه دارد. زمان و مکان لایتناهی اند. فضا چه از لحاظ ماکروسکوپی و چه از لحاظ میکروسکوپی لایتناهی است و تا بی‌نهایت قابل تقسیم است. بنابراین حتی یک میلیون سالِ دیگر هم دانشمندان کارهایی برای انجام دادن دارند. من مقالهٔ *ساکاتا* دربارهٔ ذرات پایه‌ای که در ***بولتن تحقیقاتی علوم طبیعی*** درج گردید، را تحسین می‌کنم.[۳۹] پیش از این هرگز چنین مقاله‌ای ندیده بودم. این مقاله برپایه ماتریالیسم دیالکتیک است. او از *لنین* نقل قول می‌آورد:

«ضعف فیلسوفان درگیری آنها در فلسفهٔ کتابی و نه در فلسفهٔ پراتیک است.»

ما باید همیشه چیزهایی نوین ارائه دهیم. وگرنه چه‌کاره ایم؟ نسل‌های آینده‌مان چه‌کاره اند؟ چیزهای نو در امور پراتیک نفهته اند، پس باید به پراتیک متوسل شد.

و در پایان، آیا جن چی‌یو[۴۰] مارکسیست است؟ من مقالات او دربارهٔ بودیسم را بسیار می‌پسندم. [در پس این مقالات] تحقیقاتی نهفته است. جِن شاگرد *تان یون‌تون* است.[۴۱] او تنها از بودیسم سلسلهٔ *تان* سخن می‌گوید و از بودیسمِ متأخر بحثی به میان نمی‌آورد. خردگرایی در سلسله‌های *سون* و *مین* از مکتب *چان* (*زن*) در دوران سلسلهٔ *تان* تکامل یافت، و این عزیمتی بود از ایدئالیسم سوبژکتیو بسوی ایدئالیسم ابژکتیو.[۴۲] هم بودیسم و هم تائوئیسم

وجود دارند و اشتباه است اگر میان این دو تمایزی قائل نباشیم. بودیسم و تائوئیسم وجود دارند، پس آیا می‌توان نسبت به آن‌ها بی اعتنا بود؟ *هان یو* نابخرد و بی منطق بود. شعار او این بود که «*از ایده‌های* [گذشتگان- م] *بیاموزید و نه از کلام شان.*» ایده‌های او تماماً رونویسی از نوشته‌های دیگران بود. او فرم و شیوهٔ ساختاربندی تالیفات را تغییر می‌داد. از روی خرد و منطق سخن نمی‌گفت و اندک چیزی هم که می‌گفت، اساساً برگرفته از دوران باستان بود؛ در ***مباحثهٔ استادان*** اندک موارد تازه‌ای به چشم می‌خورد. *لیو زی‌هو* متفاوت بود. او با زیر و بمِ ماتریالیسم بودیستی و تائوئیستی آشنا بود.[۴۳] با این حال، ***پاسخ‌های بهشتی*** کوتاه بود، بسیار کوتاه. ***پاسخ‌های بهشتی*** او برگرفته از ***سوالات بهشتی*** اثر *چی یوئِن* است.[۴۴] ظرف چند هزار سال، تنها او بود که قطعه‌ای چون ***پاسخ‌های بهشتی*** را برشتهٔ تحریر درآورده بود. ***سوالات بهشتی*** و ***پاسخ‌های بهشتی*** دربارهٔ چه هستند؟ این متون شرح شفافی ندارند، فهم آن‌ها غیر ممکن است و تنها می‌توان ایدهٔ کلی‌شان را دریافت. ***سوالات بهشتی*** واقعاً عالی است. هزاران سال پیش انواع و اقسام مسائل در رابطه با جهان هستی، طبیعت و تاریخ را مطرح کرده است.

(در خصوص بحث دربارهٔ «ترکیب دو در یک») اجازه دهید **خون‌چی** مقالات خوب را تجدید چاپ و گزارشی ارائه نماید.

یادداشت‌های مترجم انگلیسی

۱) یعنی ۱- فلسفهٔ مارکسیستی که مشتمل بر ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی است و با قانون عمومی تکامل تضادهای موجود در طبیعت، جوامع انسانی و اندیشهٔ بشر سر و کار دارد. ۲- اقتصاد سیاسی مارکسیستی که قوانین حاکم بر تکامل اقتصاد جامعهٔ را توضیح می‌دهد و از چگونگی استثمار طبقهٔ کارگر توسط طبقهٔ سرمایه‌دار (تئوری ارزش افزوده) پرده برمی‌دارد. و ۳- سوسیالیسم علمی که نشان می‌دهد سرمایه‌داری مانع تکامل جامعهٔ به مرحلهٔ بالاتر است و پرولتاریا گورکن نظام سرمایه‌داری است. (برای جزئیات نگاه کنید به ***سه منبع و سه جزء مارکسیسم*** نوشتهٔ *لنین*.)

۲) **دانشگاه پکن**، میراث دار دانشگاه قدیم پکن که جنبش چهار مه ۱۹۱۹ را براه انداخت و نیز دانشگاه موقوفهٔ آمریکایی **یِن‌چین** بود و پس از ۱۹۴۹ نیز همچنان جایگاه حداعلی فضیلت روشنفکرانهٔ معمول در چین بحساب می‌آمد. **دانشگاه خلق** (**رِن‌مین داشوئه**) هم در پکن واقع بود و اختصاصاً برای تحصیل دانشجویان با خاستگاه‌های کارگری و دهقانی تاسیس شده بود.

۳) در میان کلاسیک‌های کنفسیوسی، ***چهار کتاب*** هسته و اساس مطالعاتی تازه‌کاران را نمایندگی می‌کند و ***پنج کلاسیک*** دربرگیرندهٔ مجموعه نوشتجات بیشتری است.

۴) *مائو زِدون* در میان تجارب تحصیلی متنوعش، دورهٔ شش ماهه‌ای که طی زمستان ۱۳-۱۹۱۲ در کتابخانهٔ استانی *هونان* سپری کرد را بعنوان یکی از برجسته‌ترین آن‌ها از سایر موارد متمایز ساخته است.

۵) اولین جمله از ***آموزهٔ معناست*** و دومی از ***مِن‌زی*** (***مِنسیوس***)، کتاب چهارم.

۶) نقل قول از ***گزیده‌های*** *کنفسیوس*. در ***گزیده‌ها*** به واقعه‌ای اشاره شده است که طی آن افراد *کوان*، *کنفسیوس* را بازداشت کرده و می‌خواستند او را بکشند.

۷) استدلال *مائو* ظاهراً این است که *کنفسیوس* خواه به آنجا رفته باشد و خواه نه، مرتکب هیچ عملی علیه چین (حکومتی که در هزاره اول قبل از میلاد در *شانشی* فعلی مستقر بود و حاکم آن سرانجام در ۲۲۱ قبل از میلاد بر کل چین فائق آمد و سلسلهٔ چین را بنیان گذاشت.) نشده بود؛ چرا که ***کتاب غزل‌ها*** که به نظر می‌رسد او آن را ویراستاری کرده، اشعاری چند از آن منطقه، منجمله دو موردی که *مائو* از آن‌ها یاد می‌کند را در برمی‌گرفت. [توضیح مترجم فارسی: در یادداشت فوق و در کل کتاب، چین به مفهوم سلسله، حکومت و قلمرویی به این نام که در بالا شرحش رفت و چین به مفهوم کشور امروزی چین که در زبان چینی «جون‌گووُ» خوانده می‌شود، بکار رفته است.]

۸) *سیما چیان* (۹۰ قبل از میلاد - ۱۴۵) اولین مورخ بزرگ چین بود که ***سوابق تاریخی*** (***شی چی***) را تألیف نمود و طی آن به نقل تاریخ چین از آغاز تا روزگار معاصر خودش پرداخت.

۹) ترجمهٔ انگلیسی این شعر و همچنین عنوان دو شعری که پیش‌تر به آن‌ها اشاره شد، برگفته از نسخهٔ *لِگِه* (*Legge*) از ***کتاب غزل‌ها*** است.

۱۰) منتقدین چینی سنتاً شعر عاشقانه را به مثابهٔ تمثیلی از مناسبات میان یک صاحب منصب و شهریارش تفسیر می‌کنند؛ جو شی (به یادداشت ۴۲ مراجعه شود) اما معتقد بود که این اشعار باید بنا به ارزش ظاهری‌شان درک و دریافت گردند. *مائو* این دیدگاه معقول را پیش می‌گذارد که گاهی باید از این اشعار برداشت استعاری کرد و گاهی نه.

۱۱) *وِی جووان* (۹۱۰-۸۵۸ میلادی) شاعر برجستهٔ اواخر دوران سلسلهٔ *تان* و اوایل دوران *پنج سلسله* (که در ۹۰۷ میلادی آغاز شد) بود. *مائو* از این بحث می‌کند که همان اصول تفسیر باید در مورد ***کتاب غزل‌ها*** و تمام اشعار کلاسیک نیز بکار برده شود.

۱۲) در رابطه با «چهار پاک‌سازی» و «پنج ضدیت» نگاه کنید به یادداشت ۵ از صفحهٔ ۹ جلد نهم. [توضیح مترجم فارسی: منظور یادداشت ۸ بر متن ***رهنمود به جنبش تربیتی کمون*** (مه ۱۹۶۳) از جلد نهم ***منتخب آثار مائو*** است. یادداشت مذکور از این قرار است:

جنبش تربیت سوسیالیستی بعد از پلنوم دهم و در پائیز ۱۹۶۲ براه انداخته شد که در روستاها به «چهار پاک‌سازی» و در شهرها به «پنج ضدیت» شناخته می‌شد. «چهار پاک‌سازی» این‌ها بودند: اصلاح سوسیالیستی در زمینه‌های سیاست، ایدئولوژی، سازماندهی و اقتصادی.]

۱۳) **گوان‌مین ژی‌بائو** ارگان **لیگ دموکراتیک چین**، در آوریل ۱۹۵۷ وقتی شکفتن و رقابت در اوج جریان خود بود، پیشگامی انتقاد از حزب را برعهده داشت. **ون‌هویی بائو** که در *شانگهای* منتشر می‌شد، یک ارگان غیر حزبی بود که بخاطر

گرایشات بورژوایی‌اش در ۱۹۵۸ مورد انتقاد مائو قرار گرفته بود. این نشریه در نوامبر ۱۹۶۵، به عنوان کانالی برای شلیک آغاز انقلاب فرهنگی بخدمت گرفته شد.

۱۴) *جُو گوچن* مولف آثار متعددی دربارهٔ تاریخ چین و جهان بود. از ۱۹۵۰ به عنوان استاد در دانشگاه **فوتانِ** *شانگهای* تدریس می‌کرد. در ۱۹۶۲ مقاله‌ای دربارهٔ تاریخ و هنر منتشر نمود که در آن به تبیین نظراتی راجع به «تسایت‌گایست» (Zeitgeist - مفهوم هگلی به معنای «روح زمانه» یا «روح دوران» - م) پرداخت. گفته می‌شد این تبیین نظریه فلسفی *یان سیین‌جین* («ترکیب دو در یک»- م) در وادی زیبایی شناسی بود. (به یادداشت ۲۶ مراجعه شود.)

۱۵) *سون یه‌فان* مدیر **انستیتوی اقتصادِ آکادمی علوم** بود که در ۱۹۶۶ از کار برکنار شد. چنانچه *کانگ شن* اشاره می‌کند، وی نظریات برخی اقتصاددانان شوروی و اروپای شرقی - که با ایشان در ارتباط حرفه‌ای بود - دربارهٔ نقش محرک سود در اقتصاد سوسیالیستی را پذیرفته بود.

۱۶) در تابستان ۱۹۵۵، درست پیش از آنکه *مائو* در سخنرانی ۳۱ ژوئیه تشکیل تعاونی‌های تولیدی کشاورزی را از نو برانگیزد، **دپارتمان کار روستایی حزب** (به تحریک *لیو شائوچی*) تعدادی از تعاونی‌ها که ادعا می‌شد بطور شتاب‌زده و نابهنگام تشکیل شده بودند را منحل ساخت.

۱۷) *دن زی‌هویی* (۱۸۹۵-۱۹۷۲) از سال ۱۹۵۲ در راس **دپارتمان کار روستایی** بود. گرچه نفوذ او از اواخر دهۀ ۵۰، بخاطر سهیم بودن در مسئولیت «انحلال» و «ریشه کنی» تعاونی‌ها در سال ۱۹۵۵ رو به نزول گذاشت، اما از آنجا که هنوز از چنان جایگاهی برخوردار بوده تا دیدگاه‌هایش را بشکل جدی در برابر دیدگاه‌های مائو قرار دهد، پیداست که سیاست‌هایی که مائو در اینجا بر می‌شمرد، در اوایل سال‌های دهۀ ۱۹۶۰ موضوع نزاعی حاد در درون حزب بوده است. طی مجادله

بر سر تحول کئوپراتیو، هم **دپارتمان کار روستایی** و هم *دن زی‌هویی* بشدت مورد انتقاد رفیق *مائو* واقع شدند. [برای اطلاعات بیشتر مراجعه شود به ***منتخب آثار مائو***، جلد پنجم، صفحات ۲۲۴ و ۲۲۵.]

در اسناد منتشره از ابتدای انقلاب فرهنگی عبارت «چهار آزادی بزرگ» کمتر از «سه آزادی و یک تحکیم» (سان‌زی یی‌بائو) بعنوان نمادی برای پوشش کل طیف سیاست‌هایی که بر نقش محرک‌های مادی، طرح خصوصی و غیره تاکید می‌کردند، معمول بود. دربارهٔ این مفهوم که به عنوان تلخیص خط ارتجاعی *لیو شائوچی* و طرفداران او در مناطق روستایی انگاشته می‌شد، مراجعه شود به مقاله ***مبارزه بین دو خط در مناطق روستایی چین***، **پکن ریویو**، شماره ۴۹ (۱۹۶۷) صفحات ۱۱ تا ۱۹.

۱۸) دیدگاه اپورتونیستی راست که توسط *لیو شائوچی* و دیگران پیش گذاشته شد. در این رابطه نگاه کنید به سخنرانی رفیق *مائو* در نشست **پولیت‌بوروی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست چین**: ***ردِ دیدگاه‌های منحرف راست که از خط عمومی تمرد می‌کند*** ، ***منتخب آثار مائو*** جلد پنجم صفحات ۹۳ و ۹۴.

۱۹) دیدگاه «ترکیب دو در یک» در اوایل سال‌های ۱۹۶۰ توسط *یان سیین‌جن* مطرح گردید که از سال ۱۹۵۵ به بعد ریاست **مدرسهٔ عالی حزب** را برعهده داشت. با آغاز سال ۱۹۶۴، این فرمول بندی بخاطر کم اهمیت جلوه دادن مبارزه و تضاد و در تقابل قرار گرفتن با دیدگاه *مائو* مبنی بر «تقسیم یک به دو»، در مطبوعات بشدت مورد حمله قرار گرفت؛ [تقسیم یک به دو- م] یعنی اینکه مبارزه و بطور اخص مبارزهٔ طبقاتی، دائماً و حتی وقتی تضادهای معینی حل می‌گردند، از نو پدیدار می‌شود. در رابطه با یادداشت تندنویس، «طرح کلی یک مقاله» احتمالاً طرح خلاصهٔ یکی از حملات پیش رو به *یان* بوده که قبل از انتشار جهت تائید به صدر ارائه شده بود.

۲۰) دفاع از *مادرید* در اکتبر ۱۹۳۶ شروع شد و دو سال و پنج ماه بطول انجامید. در ۱۹۳۶ آلمان و ایتالیای فاشیست، *فرانکو* این جنگ سالار فاشیست را برای براه انداختن جنگی تجاوزگرانه علیه اسپانیا بخدمت گرفتند. در برابر این تجاوز، خلق اسپانیا به رهبری **جبههٔ متحد خلق** قهرمانانه به دفاع از دموکراسی برخاست. حادترین مقطع کل جنگ، نبرد برای *مادرید*، پایتخت اسپانیا بود. *مادرید* در مارس ۱۹۳۹ سقوط کرد، چرا که بریتانیا، فرانسه و دیگر کشورهای امپریالیستی تحت سیاست ریاکارانه «عدم مداخله» به مساعدت متجاوزین پرداختند و از سوی دیگر **جبههٔ خلق** از درون دچار انشقاقات متعدد گردید. نکتهٔ این انتقادات بدیهتاً این نیست که جمهوری خواهان اسپانیایی تا به آخر نجنگیدند، بلکه این است که آن‌ها از درک این اصل مسلم بازماندند که نقاط قوت منطقه‌ای فی‌نفسه تعیین کننده نیستند.

۲۱) نگاه کنید به ***قطعنامه دربارهٔ مسائل مشخص در تاریخ حزب ما*** که در ۲۰ آوریل ۱۹۴۵ گذرانده شد. ***منتخب آثار مائو***، جلد سوم، صفحات ۱۷۷ تا ۲۲۵. (ویراست ۱۹۶۵)

۲۲) *مائو* در سال ۱۹۲۵ در این انستیتو فعالیت خود را آغاز کرد، اما عملاً در سال ۱۹۲۶ به عنوان یکی از مقامات مسئول انستیتو بخدمت مشغول شد و از این تاریخ به بعد بود که خدمات عمده خود را بدان عرضه داشت.

۲۳) نقل قول از ***من‌زی*** (***منسیوس***)، کتاب چهارم، بخش اول، فصل ۱۵.

۲۴) این احتمالاً اشاره‌ای است به مقاله مشهور *جان تایه‌ین* (*جان پین‌لین*) با عنوان ***ردیه‌ای بر نوشتهٔ کان یووِی دربارهٔ انقلاب*** که در سال ۱۹۰۳ منتشر شد. در این مقاله *جان* نه تنها بر سر مسئلهٔ انقلاب دربرابر رفرم تدریجی، بلکه بر سر اهمیت تفاوت‌های نژادی میان چینی‌ها و مَن‌زوها (منچوها، بومیان منچوری) که *کان* تمایل به کم اهمیت جلوه دادن آن داشت، بشدت به او حمله کرد. بحث *جان* این بود

که نژاد مَن‌زوها نژادی خارجی و منحط بودند و در مجموع شایستگی حاکمیت بر چین را نداشتند. بر این بستر بود که او از تکامل سخن می‌گفت و اشاره می‌کرد که تفاوت‌های نژادیِ موجود، محصول تاریخ است.

۲۵) *فو ئین* به نظر دانشمندی چینی است که در سال ۱۹۶۴ هنوز زنده بوده است، چرا که *مائو* در اینجا از تمایل خود برای ملاقات با او سخن می‌گوید.

۲۶) *لو پین* رئیس وقت **دانشگاه پکن** بود؛ او در ژوئن ۱۹۶۶ از کار برکنار شد و «هدف مبارزه» قرار گرفت.

۲۷) *آی سوچی* (۱۹۶۶-۱۹۱۰) در زمان مرگ، نایب رئیس **مدرسهٔ عالی حزبی** بود. او یکی از سخنگویان فلسفی برجستهٔ حزب بود که آثاری دربارهٔ ماتریالیسم دیالکتیک را از روسی به چینی ترجمه کرده و کتاب‌ها و مقالات بسیاری را با هدف قابل دسترس کردن مارکسیسم برای توده‌ها به رشتهٔ تحریر درآورده بود. در اول نوامبر ۱۹۶۴ مقاله‌ای در **جن‌مین ژی‌بائو** منتشر کرد و در آن به *یان سیین‌جن* فیلسوف «بورژوا» - که *مائو* در همین گفتگو، چند پاراگراف بالاتر در رابطه با اصل «ترکیب دو در یک» به وی اشاره می‌کند - حمله ور شد.

۲۸) «کالبد شکافی یک گنجشک» استعاره از یک تئوری کاربردی و یک روشِ کار برای دریافت آگاهی و جمع بندی تجارب است. این روشِ کار بجای تلاش برای تعمیم دادن از طریق تکرار وسیع یک پدیده، طرفدار آنالیز عمیق از طریق مطالعه و تحقیق یک نمونهٔ آزمایشی، و جمع بندی تجارب از طریق چنین آنالیزی بود. این شعار برگرفته از یک نقل عام است که می‌گوید «*گنجشک اگرچه کوچک است، اما باز هم دارای تمام ارگان‌های حیاتی است.*» اینجا *مائو* این نکته را مطرح می‌کند که در بستر وسیع‌تر بین المللی، چین به مثابهٔ یک کلیت، عالم صغیرِ مسائل انقلاب در جهان امروز است.

۲۹) *لانگ زوشین* در فصل دوم کتاب (***رویای عمارت سرخ***)، دربارهٔ عمارتِ دوک جونگ‌گوو سخن می‌گوید؛ «طلسم حافظ مقامات»، به گفتهٔ شاگرد سابق معبدِ کدو قلیایی فهرستی از خاندان‌های ثروتمند و متنفذ منطقه بود که هر صاحب منصبی باید آن را با خود حمل می‌کرد تا مبادا باعث دلخور کردن آن خاندان‌ها و در نتیجه لطمه زدن به مقام و منصب خود می‌شد.

۳۰) برای دسترسی به نقدهای رفیق *مائو* در این خصوص مراجعه شود به ***نامه درخصوص رویای عمارت سرخ*** (***منتخب آثار مائو***، جلد پنجم صفحات ۱۵۰ و ۱۵۱) و ***در نقد لونگ‌لو مُن یوئه‌جیا*** (***منتخب آثار مائو***، جلد پنجم صفحات ۲۹۳ و ۲۹۴)

برای انتقاد *مائو* از *یی پینگ‌بو* مراجعه شود به متن ۸ یادداشت ۸ جلد هشتم. [توضیح مترجم فارسی: منظور یادداشت ۸ بر متن ***گفتگو در کنفرانس بزرگ کار برگزار شده توسط کمیته مرکزی حزب کمونیست چین*** (۳۰ ژانویهٔ ۱۹۶۲) مندرج در جلد پنجم ***منتخب آثار مائو*** است. یادداشت مذکور از این قرار است:

جیا بائویو شخصیت اصلی مرد ***رویای عمارت سرخ*** است. نقد *مائو* بر تفسیر *یی پینگ‌بو* از این رمان این نکته را تصریح می‌کند که کتاب می‌بایست محکومیت جامعهٔ فئودالی به مثابهٔ یک کلیت محسوب گردد و نه چنانچه یو بدان معتقد است، صرفاً سوگ نامه‌ای برای بدبختی‌ها و فلاکت‌های فردی. در هنگام ملاقات همخوابهٔ امپراطور با خانواده اش، باغ جدیدی برای او ساخته شد. (***رویای عمارت سرخ***، فصل هیجدهم)، و در اینجا است که عمدهٔ اتفاقات بعدی رخ می‌دهد. در خصوص رابطه بین رُمان و پس زمینهٔ خانوادگی مؤلف، نگاه کنید به مقدمه دیوید *هاوکس* (David Hawkes)، بخصوص صفحات ۲۲-۲۳]، *وان کون‌لون* در سال‌های ۱۹۵۰معاون شهردار پکن بود.

۳۱) *هو چی‌فان*، شاعر ترانه‌سرا و چهره‌ای قدرتمند در جهان ادبیات، در زمان براه افتادن کارزاری علیه *یی پینگ‌بو* در سال ۱۹۵۴، با بیان اینکه *یو* در تفسیرش از ***رویای عمارت سرخ*** اشتباه می‌کند، اما از لحاظ سیاسی صادق و وظیفه‌شناس است، تا درجه‌ای از وی دفاع کرده بود.

۳۲) اثر *وو شی چان* دربارهٔ این موضوع با عنوان ***دربارهٔ رویای عمارت سرخ*** (**کلارندن پرس**، ۱۹۶۱) به انگلیسی ترجمه شده است.

۳۳) اظهارات *مائو* در اینجا با دیدگاه‌های *لو شین* مطابقت دارد.

۳۴) آماری که *مائو* در اینجا ارائه می‌دهد، رویدادهای تاریخ را در زمان حال مجسم می‌کند و حضار را فرامی‌خواند تا پردهٔ پایانی نمایش **گومیندان** را به یاد آورند، بیشتر مربوط به اوایل جنگ ضد ژاپنی است تا از سر گیری جنگ داخلی در ۱۹۴۶ که نفرات **ارتش رهایی‌بخش** خلق در آن زمان به حداقل نیم‌میلیون نفر افزایش یافته بود.

۳۵) در ژانویهٔ ۱۹۴۹، ژنرال *فو زویی* که فرماندهی پادگان ناسیونالیست‌ها در *بی‌پین* (در آن زمان پکن چنین نامیده می‌شد)، برای احتراز از تلفات بیمورد، بدون جنگیدن شهر را تسلیم کرد. او بعدها در حکومت پکن به **وزارت آب و منابع طبیعی** رسید.

۳۶) امپراطور افسانه ای، *شن‌نُن* که گفته می‌شود در هزاره سومِ پیش از میلاد هنر کشاورزی را به دیگران تعلیم داد و بویژه خصایص دارویی گیاهان را کشف نمود.

۳۷) تمدن‌های **لون شِن** و **یان شائو** که برجسته‌ترین تمدن‌های دوران نُوسَنگی محسوب می‌شوند، به ترتیب در شمال شرقی و شمال غربی چین امروزی واقع بودند. همانطور که مائو اشاره می‌کند، آن‌ها بالاخص بخاطر صنعت سفالگری‌شان مورد توجه اند.

۳۸) کتاب ***جانگ‌زی*** که شاید تنها بخش‌هایی از آن توسط فردی با همین نام که در نیمهٔ دوم سدهٔ چهارم قبل از میلاد می‌زیسته تنظیم شده است، نه تنها یکی از متون کلاسیک تائوئیسم (بهمراه ***لائو تزی*** و ***کتاب تحولات***)، بلکه یکی از بزرگترین شاهکارهای ادبی تاریخ چین است.

۳۹) شویچی *ساکاتا* فیزیکدان ژاپنی از دانشگاه **ناگویا** که معتقد است «*ذرات بنیادین مقوله‌ای یکتا، مادی، متمایز و نامحدود است که ساختار نظم طبیعی را تشکیل می‌دهد.*» مقاله‌ای به قلم وی که به توضیح این دیدگاه‌ها می‌پردازد، در ژوئن ۱۹۶۵ در **خون‌چی** منتشر شد. (توضیح مترجم فارسی: همچنین نگاه کنید به ***منتخب آثار مائو***، جلد نهم، ***دربارهٔ مقاله ساکاتا***)

۴۰) *مائو* ظاهراً به مجموعه‌ای از مقالات اشاره می‌کند که توسط *جن چی‌یو* در ۱۹۶۳ انتشار و در ۱۹۷۳ باز انتشار یافت: ***مجموعه مقالات دربارهٔ تفکر بودیسم در سلسله‌های هان و تان (هان تان فوچیائو سوشیان لون چی)*** (پکن: **رن‌مین چوفان‌شو**، صفحهٔ ۳۴۸) او در این مطالعات و دربارهٔ دیالکتیک به طور قابل توجهی به نقل قول‌های طولانی از *لنین* رجوع کرده است.

۴۱) *تان یون‌تون* (۱۹۶۴-۱۸۹۲) که جن چی‌یو از او به عنوان معلم خود یاد می‌کند، مورخ برجستهٔ بودیسم بود که دربارهٔ بودیسم چینی تحت سلسله‌های *هان*، *وی*، چین، سلسله‌های *شمالی* و *جنوبی* و همچنین دربارهٔ تاریخ اندیشهٔ هندی و غیره مطلب می‌نوشت. او از ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۴ که به بستر بیماری افتاد، ریاست **دانشکدهٔ علوم انسانی دانشگاه پکن** را بر عهده داشت.

۴۲) تحت تاثیر بودیسم **چان** (که بیشتر به نام ژاپنی‌اش **زِن** معروف است)، فیلسوفان چینی سلسله‌های **سون** و **مین**، که از میان آنان جو شی(۱۲۰۰-۱۱۳۰) مشهورترین است، کنفسیوسیسم و بودیسم را سنتز دادند که در آن مفهوم «لی»

(اصل یا علت) نقشی محوری را ایفا می‌نمود؛ این سنتز عموماً بعنوان نوکنفسیوسیسم شناخته می‌شود. برای مطالعهٔ دیدگاه‌های یک [پژوهشگر- م] چینی دربارهٔ مناسبات میان این مکتب‌ها که اساساً به دیدگاه *مائو* شباهت دارد، نگاه کنید به *هو وی‌لو*، ***تاریخ مختصر فلسفهٔ چین*** (پکن: **نشر زبان‌های خارجی**، ۱۹۵۹)، صفحات ۳۳-۵۱. برای مطالعهٔ تفسیری از یک متخصص غربی نگاه کنید به *اچ.جی.کریل* (*H. G. Creel*)؛ ***اندیشهٔ چین از کنفسیوس تا مائو زِدون*** (شیکاگو: **نشر دانشگاه شیکاگو**؛ و لندن، **ایر آند اسپاتیس‌وود**، ۱۹۵۳)، فصل دهم.

۴۳) *هان‌یو* و *لیو چون‌یوئن*. *هان یو* در پی بازسازی سادگی و بی آلایشی دوران کلاسیک بود و در همین حین از کهنه پرستی افراطی پرهیز می‌کرد. شعار او دربارهٔ «آموختن از ایده‌های آنها» که *مائو* نقل می‌کند، اشاره‌ای است به قصد او برای الهام‌جویی از حکیمان کنفسیوسی باستان و در همین حین پرهیز از اشکال منسوخ تعبیر. او رویه‌ای انتقادی نسبت به بودیسم در پیش گرفت، اما با این وجود برخی ایده‌هایش را از آن بعاریت گرفت. لیو چون‌یوئن، که *مائو* در اینجا از او با نام ادبی‌اش *لیو زی‌هو* یاد می‌کند، از دوستان نزدیک *هان‌یو* بود.

۴۴) ***پاسخ‌های بهشتی*** (***تی‌یِن تویی***) نوشتهٔ *لی چون‌یوئن*، پاسخ به سوالاتی دربارهٔ منشاء و جوهر عالم هستی که در شعر ***پرسش‌های بهشتی*** (***تین ون***) سرودهٔ چو یوئن طرح گردیده را برعهده می‌گیرد. شعر اخیر تحت عنوان «چیستان‌ها» در ***لی سائو و دیگر اشعار چو یوئن*** صفحات ۷۷-۷۹ به انگلیسی ترجمه شده است. این شعر همانطور که *مائو* می‌گوید پُر از اشارات اما مملو از ابهام است.

یادداشت‌های مترجم فارسی

۱*) اپیستمولوژی (Epistemology) معرفت شناسی یا شناخت شناسی شاخه‌ای از فلسفه است (در مقابل هستی شناسی یا «انتولوژی») که به مقولات مرتبط با بنیان، اعتبار و چگونگی دستیابی به معرفت می‌پردازد.

۲*) هنرهای آزاد (Liberal arts) عنوانی است که رشته‌های علوم انسانی پیش‌تر بدان شناخته می‌شدند.

3*) Perceptual knowledge

۴*) *کانگ شن* (۱۹۷۵-۱۸۹۸) در دهۀ ۲۰ قرن بیستم به **حزب کمونیست چین** پیوست. در سال‌های ۳۰ برای تحصیل به مسکو رفت. در ابتدا از طرفداران خط *وان مین* بود، ولی بعد از بازگشت به چین از خط *مائو* طرفداری نمود. *کانگ* به کمیتۀ مرکزی پیوست و بخصوص نقش برجسته‌ای در رهبری انقلاب فرهنگی ایفا نمود. *کانگ شن* بعد از مرگ *مائو* در ۱۹۷۶، کودتای رویزیونیستی و بازداشت «چهار نفر» با وجود آنکه دیگر زنده نبود (*کانگ* در سال ۱۹۷۵ درگذشت)، توسط رهبران

رویزیونیست وقت **حزب کمونیست چین** به اتهام «افراط» در طی انقلاب فرهنگی تقبیح شد و از آن حزب اخراج شد.

۵*) **جن‌مین ژی‌بائو** ارگان رسمی **حزب کمونیست چین** و **جی‌فان جین‌بائو** ارگان رسمی **ارتش رهایی‌بخش خلق** است.

۶*) *یفسی گریگوریویچ لیبرمان* (۱۹۸۱-۱۸۹۷) اقتصاددان برجستهٔ اتحاد شوروی که نظریات او شالوده‌بخش اصلاحات اقتصادی پساخروشچفی در دههٔ ۶۰ شوروی و بلوک شرق بود.

۷*) جملهٔ داخل کروشه در هیچ یک از دو ترجمهٔ انگلیسی نیامده و تنها در متن اصلی موجود است.

۸*) ژنرال *داگلاس مک آرتور* (۱۹۶۴-۱۸۸۰) از فرماندهان عالیرتبهٔ **ارتش ایالات متحدهٔ امریکا** طی جنگ جهانی دوم و فرماندهٔ نظامی ژاپن بعد از اشغال.

۹*) کلمهٔ چینی «گوجیا» در نسخهٔ **انتشارات کرانتی**، State (دولت) و در نسخهٔ **انتشارات جوینت**، Nation (ملت) ترجمه شده است. این کلمه در زبان چینی مترادف مفاهیم گسترده‌ای منجمله دولت، ملت و کشور است.

9*) Material

۱۰*) دئیسم (Deism) به معنای خدا انگاری و متضاد آته‌ئیسم است. *مائو* به گرایش فلسفی *لوناچارسکی* و *باگدانوف* و بسیاری دیگر از سوسیال دموکرات‌های روس به جانب ماخیسم و امپریو کرتیسیسم بعد از شکست انقلاب ۱۹۰۵ اشاره می‌کند. *لنین* طی اثر برجسته اش، ***ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم*** در برابر این گرایش انحرافی بدفاع از ماتریالیسم پرداخت.

۱۱*) برای دسترسی به این اثر مشهور مائو به لینک زیر مراجعه شود:

http://sholajawid.org/farsi/books/Mao_Demokrasi_Novin.pdf

۱۲*) این جمله در هر دو ترجمهٔ انگلیسی چنین آمده، اما در متن اصلی (چینی) آمده است «*به نفع انقلاب نخواهد بود*» که به نظر اشتباه می‌آید.

۱۳*) **گی‌لاوهُی (انجمن برادران پیر)**، جمعیت سرّی و جنبش مقاومت مخفی که علیه حاکمیت سلسلهٔ **چین** می‌رزمید.

۱۴*) چن *بودا* (۱۹۸۹-۱۹۰۴) از رهبران **حزب کمونیست چین** بود و در دههٔ ۶۰ فعالانه در صف اول انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی شرکت جست. بعد از کودتای رویزیونیستی بعلت همدستی با «چهار نفر» به ۱۸ سال زندان محکوم شد.

۱۵*) این جمله در متن اصلی نیست اما در دو ترجمهٔ انگلیسی موجود است.

16*) Conceptual synthesis and analysis

17*) Objective practical synthesis and analysis

۱۸*) *چوته* (۱۹۷۶-۱۸۸۶) از رهبران **حزب کمونیست چین** و از فرماندهان برجستهٔ **ارتش رهایی‌بخش خلق** که در موفقیت‌های نظامی انقلاب چین هم در دوران جنگ داخلی و هم جنگ مقاومت ضد ژاپنی نقش موثری ایفا نمود.

۱۹*) در ترجمهٔ انگلیسی ***رویای عمارت سرخ*** - **انتشارات زبان‌های خارجی پکن** عنوان این فصل چنین ترجمه شده است: «راهبی پریشان به قضیه‌ای پریشان خاتمه می‌دهد»

۲۰*) *نان‌جین* مرکز ایالت *جیان‌زو* که در دوران *تان جنوبی* (۹۷۶-۹۳۷) بعنوان پایتخت انتخاب شد و *جین‌لین* نام گرفت.

۲۱*) برای ترجمهٔ این قطعه از ترجمهٔ انگلیسی ***رویای عمارت سرخ*** - **انتشارات زبان‌های خارجی پکن** کمک گرفته شد. برای دسترسی به این اثر به آدرس زیر مراجعه کنید:

http://en.bookfi.org/book/1090289

۲۲*) *هوان‌خو* یا *رودخانهٔ* زرد، دومین رودخانهٔ بلند چین بعد از *چان جیان* (*یانگ تسه*)، برای این *رودخانهٔ* زرد نامیده می‌شود که در جریان سریع و بعضاً سیل‌آسای خود در طول مسیر، حجم انبوهی از آبرفت بالادست را با خود حمل کرده و در نتیجه رنگ آبش به زردی می‌گراید.

۵۲*) منظور سه مقولهٔ منتسب به ماتریالیسم دیالکتیک یعنی ۱- وحدت اضداد، ۲- تبدیل تغییرات کمی به کیفی و ۳- نفی در نفی است.

۲۴*) بطور خلاصه مونیسم (Monism) یا یگانه‌انگاری دیدگاهی فلسفی است که به یگانه بودن جوهر هستی معتقد است. مونیسمِ ماتریالیستی بمعنای مادی دانستن هستی و اعتقاد به وحدت مادی عالم هستی است. *مائو* هم‌ارز دانستن تبدیل تغییرات کمی به کیفی و نفی در نفی با وحدت اضداد را مترادف تشبث به مقولات متافیزیکی در تبیین عالم هستی (تئوری عوامل) و نتیجتاً در تعارض با مونیسم ماتریالیستی می‌داند.

منابع و مراجع

- اصل متن به زبان چینی

http://marxistphilosophy.org/TalkOnPhilChin.pdf

- نسخهٔ ترجمهٔ انگلیسی **انتشارات کرانتی**

Mao Zedong / Talk on questions of philosophy
Kranti Publications, Secunderabad, and Sramikavarga Prachuranalu, Hyderabad
http://marxistphilosophy.org/mao64.pdf

- نسخهٔ ویراستاری شده از ترجمهٔ انگلیسی **سرویس تحقیقات انتشارات جوینت** منتشره در سال ۱۹۷۴

Mao Zedong / Talk on problems of philosophy
Joint Publication Researching Service (1974)
http://marxistphilosophy.org/mao64.pdf

پیش‌تر منتشر شد:













خوانندهٔ گرامی برای دریافت کتاب‌های فوق و ارسال انتقادات، پیشنهادات و نظرات خود به آدرس‌های زیر مراجعه کنید:

Https://mirpublication.wordpress.com

MIR_PUBLICATION@YAHOO.COM

... بشریت هنوز در دوران کودکی خود بسر می‌برد. انگلس از حرکت از قلمرو ضرورت به قلمرو آزادی سخن گفت، و گفت که آزادی درک ضرورت است. این جمله کامل نیست، تنها گویای نیمی از حقیقت است و نیم دیگر آن را ناگفته می‌گذارد. آیا تنها با درک ضرورت می‌توان به آزادی رسید؟ آزادی درک ضرورت و نیز دگرگونی ضرورت است. باید دست به عمل برد. آیا اگر فقط بخورید و بخوابید، دست به سیاه و سفید نزنید و صرفاً درک کنید، مسئله حل خواهد شد؟ وقتی قانونی را کشف می‌کنید، باید بتوانید آن را به کار بندید، باید جهان را از نو بسازید، زمین را بشکافید، ساختمان‌ها بنا کنید، معدن حفر کنید و صنعتی سازی را به انجام رسانید....



انتشارات میر